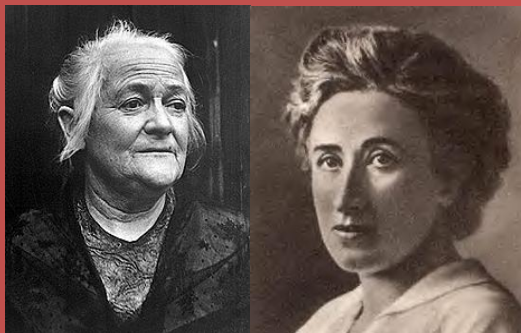


موقعیت زن در عرصه‌ی تاریخ



سارا قاضی

فهرست

- ۱- موقعیت زن در عرصه ی تاریخ
- ۲- مفهوم روابط آزاد بین زن و مرد در مارکسیزم و تفاوت آن با مفهوم بورژوائی «سکس آزاد»
- ۳- پدیده ی پدرسالاری و ستم بر زن در مارکسیزم
- ۴- موقعیت زنان کارگر در برابر بورژوازی ایران
- ۵- تفاوت بین مطالبات اصلاح طلبان و مطالبات طبقه ی کارگر در زمینه ی حقوق زنان
- ۶- سنگسار، شکل خاص ستیزه جوئی رژیم اسلامی با جنبش زنان ایران
- ۷- به مناسبت بزرگداشت روز زن

با اصلاحات جدیدی از سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

موقعیت زن در عرصه‌ی تاریخ

موقعیت زنان در جامعه در تمام دوره های تاریخ ارتباطی مستقیم با ساختار و روابط اجتماعی حاکم بر آن جامعه داشته است. از مظاهر این موقعیت، یکی فرهنگ و دیگری ادبیات حاکم بر جامعه می باشد.

در جوامع اولیه بشری که هنوز اشتراک عمومی در امر مالکیت وجود داشت، موقعیت زنان نیز مظاهر خاص خود را داشت: تقسیم کار بین افراد قبیله بر اساس نیاز و اصل ادامه ی نسل انجام می گرفت. برای مثال اگر زنان در مکانی مستقر می شده و به کار دانه جمع کنی و بعدها هم به امر کشاورزی و دامداری می پرداختند، برای این بود که در شرایط آن زمان، شانس جان سالم بدر بردن زنی که زایمان می کرد و امکان سالم تر به دنیا آمدن نوزاد و زنده ماندنش بیش تر می شد. امکان فراهم آوردن آب و آذوقه برای مادر و فرزند هم بیش تر می بود. اهمیت این مسأله هم از آن جهت بود که حیات هر قبیله به تعداد افراد آن بستگی داشت. تقسیم کار در آن دوران برحسب نیاز انجام می گرفت و دلیل دیگری نداشت. همه ی افراد قبیله اعم از زن و مرد، از حقوق مساوی برخوردار بودند و با وجود این که آن دوره، به دوران «مادر سالاری» معروف است، اما در حقیقت هیچ کس بر کسی «سالاری» نمی کرد. در روابط خصوصی بین زن و مرد هم تساوی حقوق برقرار بود و دو طرف تا زمانی که مایل بودند، در کنار هم زندگی زناشویی داشتند و آنگاه که یکی مایل به ترک «همسر» خود می شد، زن و مرد از یکدیگر جدا شده و در برابر یکدیگر یا قبیله و کودکان خود مرتکب «گناه» نمی شدند. مادران که محور قبیله بودند، از همه کودکان قبیله، اعم از این که فرزندان خودشان بودند یا نه، نگهداری می کردند و مردهای قبیله هم بین فرزندان خود و سایر کودکان

فرقی نمی گذاشتند. مردان در آن دوران در واقع اهمیت نمی دادند که کودک فرزند کسی است. کودک فرزند قبیله بود و همه در برابر او یک اندازه مسئولیت داشتند.

تاریخ نشان می دهد که پدیده ی «مالکیت خصوصی»، تمام این ضوابط و روابط طبیعی و کارا را از هم پاشیده و آرامش و عدالت حاکم بر این جوامع را به تدریج از بین برد.

تا آن دوران، جنگ ها بین قبایل رخ می داد و علت آن هم غریزه حفظ بقاء و ادامه نسل بود! غریزه ای کاملاً طبیعی!

در آن زمان، به علت مرگ و میر زیاد ناشی از بیماری، قحطی و انواع بلاهای طبیعی، امکان زنده ماندن آنانی هم که جان بدر برده بودند، به علت نبودن غذا و کم شدن نیروی کار کافی به خطر می افتاد. از این رو، با حمله به قبایل یکدیگر و ربودن آذوقه به ادامه حیات خود و با ربودن زنان به ادامه نسل خود، فرصتی دیگر می دادند.

پدیده ی مالکیت خصوصی، تمام این علت های غریزی و طبیعی را بطور تدریجی به علت هائی غیرطبیعی و متضاد با طبع اجتماعی انسان تبدیل نمود.

انسان که از قدرت فکر و حافظه برخوردار بود، از راه تجربه به تدریج آموخت که با ساختن وسیله می تواند بر سرعت و کارائی خود بیافزاید. با ساختن وسائل شکار سطح کارائی و قدرت شکار خود را در حد چشم گیری تغییر داد. با استفاده از حیوانات از سنگینی کار کشاورزی کاسته و از طرف دیگر میزان تولید را هم بالا برد. در این زمان، مردها مسئولیت شکار و نگهداری از آذوقه و وسائل ساخته شده را داشتند و زن ها مسنول امور دامداری و کشاورزی بودند. وجود وسائل جدید باعث فزونی مواد غذایی شده و همین مشوقی شد تا انسان همواره بدنبال ساختن ابزار بیش تر باشد.

تدریجاً ازدیاد مواد غذایی و ابزار کار، انباردار قبیله را که تا آن موقع معمولاً از میان قوی ترین مردهای قبیله انتخاب می شد، به فکر «دادوستد» با سایر قبایل انداخت. این «ابتکار» و نتایج مثبت حاصل از آن، نه تنها برای بقیه در قبیله چشم گیر بود، بلکه در این مردان، انگیزه ای جدید برانگیخت که برای بقیه نامشخص و بی معنی بود: حس مالکیت بر اموال قبیله! اینان که خود را طراح این ابتکار می دیدند و وظیفه ی ادامه ی این کار از طرف قبیله بر عهده ی آنان گذاشته شده بود، کم کم به این توهم رسیدند که «مالک» آن چه که در اختیار داشتند هم بودند.

رشد این فکر و تضادی که در ماهیت این خواسته با درک معمول در اجتماع وجود داشت، اساس ستم بشر بر بشر و تبدیل به مبارزه ای تاریخی گردید.

خصلت پدیده ی «مالکیت خصوصی» نه تنها با خوی زندگی دسته جمعی انسان ها سازگاری نداشت، بلکه برای مبارزه دائم بر علیه عرف معمول در جامعه، نیازمند به ابزار خاص خودش بود. اولین تضادها و جنگ های درون قبیله ای، بر همین اساس بوجود آمد. آنان که اموال قبیله را تحت کنترل خود داشتند، نه تنها با خودداری کردن از پرداخت سهم بقیه باعث جنگ و خونریزی می شدند، بلکه بقیه را از طریق گرسنه و درمانده نگهداشتن به زانو در می آوردند و آنان را وادار به هر کاری می کردند. «طبقات» از همین جا بوجود آمد و ستم طبقاتی در دوران «برده داری» شکل یک نظام را به خود گرفت.

مالکیت خصوصی پا به پای برقراری ستم انسان بر انسان، دریافت که برای ادامه حیات خود، می بایستی کل روابط حاکم بین انسان ها را نابود کند. به عبارت دیگر، تنها داشتن برده، موقعیت بردار را ثبات نمی بخشید، بلکه لازم بود که با کنترل هر چه بیش تر، محیط را برای پا برجائی خود مساعدتر

سازد. لذا بفکر تشکیل آن شکل از خانواده افتاد که در آن تنها یک مرد (مرد برده دار) در رأس خانواده قرار داشت و زنان و فرزندان او تحت کنترل کامل او قرار داشتند. بدین گونه پدیده‌ی دیگری در کنار «ستم طبقاتی» در اجتماع بشری شکل گرفت به نام «ستم جنسی» یا «ستم مضاعف» که بطور اخص بر زنان پیاده می‌شد.

زنان که تا آن زمان، انسان‌هایی آزاد و پا به پای مردان فعال بوده و در تولید اجتماعی نقشی مهم داشتند، به ناگاه تبدیل به «ملک» مرد در آمده و ارزش و حرمت انسانی خود را از دست دادند. زنان دیگر «همسر» نداشتند، بلکه مرد زندگی‌شان تبدیل به «ارباب» و «آقای» خانه شده بود. نقش زنان در این کانون خانواده جدید فقط تولید مثل از مرد بود و در هیچ مورد دیگری حق اشتراک با مرد را نداشت. به این ترتیب مرد برده دار و مالک، قادر بود تا کنترلی بر تولید مثل زن خود داشته باشد و با علم به این که فرزندان همه از نسل خود او هستند، در برابر شورش‌های قبیله‌ای بر علیه رفتار بسیار بیرحمانه‌ای که با برده‌ها بطور مدام صورت می‌گرفت، احساس امنیت بیش‌تر می‌کرد. ارتباط افراد این خانواده، در محیط بسته جدید فرهنگ خود را هم می‌طلبید: فرزندان با برانگیخته شدن خصلت مالکیت خصوصی در وجودشان، می‌آموختند که کدام «دوست» و کدام «دشمن» است!

به این ترتیب، حتا اهمیت روابط فامیلی در قبیله هم جای خود را به نسبت‌های طبقاتی داد. طبقه‌ی برده دار با طبقه‌ی برده دار قبیله دیگر «وصلت» می‌کرد و بدینسان ثروت و اموال عمومی این قبایل به طور نسل بعد از نسل در اختیار این خانواده‌ها قرار می‌گرفت و برده‌ها جز راه شورش و مبارزه، راه دیگری برای مقابله با این ستم بزرگ که زندگی‌شان را تهدید می‌کرد نداشتند.

از طرف دیگر و از آن جایی که همه ی زن ها به تصاحب برده داران در نمی آمدند. همواره در میان برده ها زن هم وجود داشت. با وجود این که ترکیب تازه ای از شکل خانواده، در جامعه معمول شده بود، ولی هنوز هم روابط میان زن و مردی که برده بودند، خصلت آزادمنشانه بیش تری داشت. به این دلیل در آن دوران، اگر زنی از طبقه برده دار با مردی غیر از شوهر خود همخوابگی می کرد، قابل بخشش بود. اما اگر زنی از میان برده ها به چنین حرکتی دست می زد، تنبیه یا کشته می شد.

برای پیاده و تحمیل کردن این همه ستم، طبقه ی حاکم برده دار به این نتیجه رسید که استواریش بر سه اصل متکی است. ۱- نگهداشتن زن در خانه و بدور از نیروی تولید در جامعه، ۲- فرهنگ و اصول اخلاقی ای که بر پایه آن بتوان انسان های ستمدیده را به قبول موقعیتشان در اجتماع وادار کرد و ۳- وسیله ی سرکوبی قابل اطمینانی که همیشه و در هر لحظه بتواند، شورش ها و مبارزات رهانیبخش برده ها را سرکوب کند. لذا اول عقد و ازدواج رسمی معمول گردید که زن را از حق انتخاب محروم کرده و او را تا آخر عمر جزو اموال خصوصی مرد در می آورد. دوم مذهب که با تکیه بر خرافات موجود، اخلاق «بردگی» و «اطاعت» بی چون و چرا را در بین مردم و به خصوص طبقه ی مورد ستم واقع شده برده ترویج و تبلیغ می کرد. سپس برای اطمینان خاطر در سرکوب هرگونه مبارزه احتمالی یا نافرمانی نیز «دولت» را بوجود آورد. دولت که در واقع متشکل از برده دار بزرگ که در رأس بود و به ترتیب اطرافیان قابل اعتماد و بعد هم مزدوران ارباب، ابزاری بود برای زهر چشم گرفتن از مردم عادی. مزدوران که از میان افراد عادی (برده ها) انتخاب می شدند، در برابر یک تعداد امتیازات حاضر می شدند تا

دیگران را لو بدهند و لذا آن‌ها مانند جاسوس در میان بقیه زندگی کرده و ارباب را در جریان مسائل می‌گذاشتند.

کلیسائیان هم با مقرر کردن نیاز انسان به «اقرار به گناه»، از وضعیت زندگی و مناسبات خصوصی مردم، به خصوص بردگان، سر در می‌آوردند. نتیجه این که در نظام برده‌داری وضعیت زنان را بدین گونه می‌توانیم گروه‌بندی کنیم:

۱- زنان خانواده‌ی ارباب این زنان در آن دوران از ستم جنسی شدیدی رنج می‌بردند.

۲- زنان برده این زنان هم از ستم جنسی (مثل زنان ارباب) و هم از ستم طبقاتی (مثل مردان برده) رنج می‌بردند.

در پی گذار از نظام برده‌داری به نظام فنودالی و از فنودالی به سرمایه‌داری، وضعیت زنان طبقه‌ی حاکم تغییر نکرد. تنها تغییر در اخلاق و فرهنگ این زنان بود که در طول زمان و نسل بعد از نسل به ارزش‌های جامعه‌ی طبقاتی خود عادت کرده و موقعیت خود را در جامعه پذیرفته بودند. رشد شدید ارزش‌ها و اخلاق مذهبی هم آنان را به قبول آن شرایط واداشته و اکثریت زنان طبقات حاکم در هر مقطعی از دوران، حتا مخالف هرگونه حرکت و مبارزه‌ای در راه کسب آزادی و رهائی زن از قید نظام موجود بودند.

اولین جنبش این طبقه از زنان، در زمان انقلاب فرانسه و روی کار آمدن نظام سرمایه‌داری، تحت عنوان مبارزات فمینیستی انجام شد. رهبران این جنبش بدست «ژاکوبین‌ها» با گیوتین گردن زده شدند. پس از آن جنبش فمینیستی در مقاطع مختلف به موازات جو انقلابی و مبارزات کارگری شکل گرفته و حرکت می‌کرد. بالاخره در اواخر دهه ۱۹۷۰ و طی دهه ۱۹۸۰ با شکست جنبش کارگری، جنبش فمینیستی بیش‌تر شکل رفورمیستی گرفته و

در آمریکا جذب دستگاه بورژوازی و در اروپا جذب دستگاه سوسیال دموکرات ها شدند.

زنان طبقه ی زیردست، اما رهانی از چنگال نظام حاکم را که با زندگی آن ها و افراد خانواده اشان بازی می کرد به رهانی خود از ستم جنسی مقدم می شماردند. لذا در مبارزه بر علیه برده داری که به برچیده شدن آن نظام و در مبارزه ی دهقان ها در اواخر نظام فئودالی، زنان برده و یا رعیت به موازات مردان خود در صحنه حضور داشته و مردان طبقه ی خود را حمایت می کردند. نکته ی قابل توجه در این جا این است که زنان طبقات تحت ستم در عمل و با تجربه ای که با پوست و استخوانشان کسب کرده بودند، تشخیص می دادند که برای هرگونه رهائی از ستم می بایستی ابتدا نظام مالکیت خصوصی وقت را سرنگون کرد.

مطابق همین درک و آگاهی را زنان طبقه ی کارگر از نظام سرمایه داری قرن نوزدهم داشتند. مظاهر درخشان این مبارزات در ادبیات کارگری اروپا همواره چشم گیر بوده است.

اولین جنبش کارگری زنان، قبل از جنگ جهانی اول و به رهبری «کلارا زتکین» شکل گرفت. زتکین جنبش زنان کارگر را به موازات مبارزات سوسیال دموکرات های آلمان پیش برد. در سال ۱۹۱۰ نیز در کنگره سوسیال دموکرات های اروپا، روز ۸ مارس را «روز جهانی زن» اعلام کرد.

تاریخچه روز جهانی زن به ۸ مارس ۱۸۷۵ باز می گردد. در آن روز زنان کارگر نساجی های شهر نیویورک در ایالت نیویورک آمریکا، در اعتراض به وضعیت غیرقابل تحمل و غیرانسانی محل کار و دستمزد ناچیز خود، اعتصاب کرده و دست به تظاهرات زدند. این حرکت به درگیری بسیار خشونت آمیز پلیس و سرکوب آن منتهی گشت.

در سال ۱۹۰۷ بار دیگر، همین کارگران در روز ۸ مارس، اعتصاب کرده و تظاهرات بزرگی ترتیب دادند. در این تظاهرات، آنان علاوه بر خواسته‌های قبلی، خواهان تقلیل ساعت کار روزانه به ۱۰ ساعت شدند. این بار نیز پلیس آمریکا با خصلتی قهرآمیزتر وارد صحنه شده و تظاهرات را از هم پاشیده و عده‌ی زیادی را نیز دستگیر کرد.

در ۸ مارس سال ۱۹۱۴ زنان اروپا تظاهرات گسترده‌ای بر علیه آغاز جنگ جهانی اول ترتیب داده و در این تظاهرات، عوامل اصلی جنگ را که دولت مردان نظام امپریالیستی بشمار می‌آمدند، محکوم کردند.

روز ۸ مارس سال ۱۹۱۷ نیز زنان کارگر سن پترزبورگ در روسیه بر علیه میزان دستمزدها، اخراج کارگران و تعطیل کردن کارخانجات شورش کرده و در حقیقت جرقه‌ی انقلاب اکتبر را زدند.

در ایران هم زنان از دوران انقلاب مشروطه و تا بعد از شکست همان انقلاب و بسته شدن در مجلس همواره در کلیه‌ی مراحل مبارزاتی، مثل جنگ با نیروهای واپسگرای سلطنت طلب و جمع آوری کمک‌های مالی برای جنگ و سازندگی کشور و به راه انداختن مجلس ملی از مردان گوی سبقت را ربوندند. از جمله مواردی که زنان ایران در انقلاب مشروطه نقش مستقیم و پیشرو داشتند، از قرار زیر است:

- ۱- تحریم توتون و تنباکو در زمان ناصرالدین شاه.
- ۲- در طول انقلاب مشروطه، حضور مستقیم در صحنه‌ی جنگ و پشت صحنه.
- ۳- در زمان احیای مجلس به علت عدم وجود رهبری انقلابی، تصمیمات لازم و سریع گرفته نمی‌شد. در این دوران تنها قشری از جامعه که متوجه این کندکاری و برخورد ضدانقلابی بود، زنان بودند

و آن‌ها با اتخاذ اقدامات مشخص خود بر علیه نمایندگان مجلس نوپا و سیاست‌های ضدانقلابی آن‌ها موضع علنی گرفتند.

مجلس که از جناح بنیادگرای اسلامی به رهبری آیت‌الله نوری و جناح میانه روی مشروطه خواه شکل گرفته بود، دارای هیچ گونه برنامه انقلابی نبود. جناح اسلامی که اکثریت را در مجلس داشت، تنها بدنبال پیاده کردن قوانین اسلامی بوده و پیش از این که نگران حمله و کودتای ضدانقلاب باشد، در پی مخالفت و سرکوبی حرکت‌ها و برخوردهای انقلابی بود. جناح مشروطه خواه هم که در اقلیت قرار داشت از ماهیت انقلابی کافی برخوردار نبوده و به غیر از چند تنی مانند ایرج میرزا، دهخدا یا ملک الشعراء بهار، بقیه در برابر مواضع ضدانقلابی آیت‌الله نوری و دارودسته اش سکوت می‌کردند. در این حالت بود که زنان (که در مجلس حتی یک نماینده هم نداشتند) دست به اعتراض در سطح کشور زده و با نوشتن نامه به نمایندگان مجلس و شکایت از بی‌قانونی و خطری که کشور را از جانب ضدانقلاب تهدید می‌کرد، از نمایندگان مجلس خواستند یا در اسرع وقت دست به اقدامات اساسی زده و یا اگر توانایی ندارند از کرسی‌های خود پایین آمده و بگذارند تا این زنان مسئولیت را به عهده بگیرند.

این اقدام، جناح مذهبی مجلس را به خشم آورد. در مجلس و روزنامه‌ها به تقبیح زنان در امر دخالت در امور سیاسی پرداختند. زنان نیز پاسخ‌های دندان‌شکن خود را خطاب به نمایندگان مجلس فرستاده و از سوسیال‌دموکرات‌های مجلس بخاطر سکوتشان در برابر جناح بنیادگرای افراطی انتقاد کردند. روزنامه‌ها، به غیر از یکی دو مورد، نامه‌ها و مقالات این زنان را چاپ نمی‌کردند. در عوض روزانه چند مقاله و شعر در تقبیح این زنان به چاپ رسانده و زنان را تحقیر و تمسخر می‌کردند. در آخر آزادی خواهانی مانند

ایرج میرزا، دهخدا و ملک الشعراء به پشتیبانی زنان برآمدند. این پشتیبانی کمک کرد تا صدای زنان در ابعاد گسترده تری طنین پیدا کند.

زنان که از طریق مجلس به نتیجه‌ی ای نرسیده بودند، دست به اقدامات جدید زدند. ابتدا به تشکیل انجمن‌های زنان پرداختند و در درون این انجمن‌ها (که همه بطور مخفی تشکیل می‌شد) به تهیه‌ی شب‌نامه‌هایی در اعتراض به بی‌لیاقتی نمایندگان مجلس و پیشنهاد تحریم کمک‌های خارجی، پارچه‌های خارجی و شکر را به همه‌ی زنان ایران دادند. زنان ایران بلافاصله، پیشنهاد را پذیرفته و به اجرا گذاشتند. پس از چند روز از طرف دولت روسیه تزاری و انگلستان به مجلس اولتیماتومی هائی جداگانه فرستاده شد.

زنان بلافاصله، خواهان مقاومت شده و برای حفظ انقلاب و جلوگیری از سرنگونی مجلس، اقدام به تشکیل «بانک ملی» کرده و مشغول به جمع‌آوری کمک‌های مالی شدند. زنان ایران از نقاط دور و نزدیک کشور و به هر طریقی که شده به این کمک با جان و دل جواب مثبت دادند. از در اختیار گذاشتن جواهرات خود از طرف زنان مرفه گرفته تا خرجی روزانه و قابل‌مه بشقاب زنان خانواده‌های فقیر، کمک مالی به سوی این بانک سرزیر شد. اما باز هم نمایندگان بی‌کفایت مجلس دست رو دست گذاشته و منتظر حمله‌ی ضدانقلاب شدند.

اولین انجمن زنان به نام «انجمن آزادی زنان» با همکاری صدیقه دولت‌آبادی و شمس‌الملوک جواهر کلام آغاز به کار کرد. سپس «انجمن مخدرات وطن»، «انجمن نسوان وطنخواه» با مسئولیت محترم اسکندری و به دبیر اولی نورالهدی منگنه کار خود را شروع کرد. نمونه‌های بسیار زیاد دیگری هم از این انجمن‌ها به تدریج تأسیس گردید که ذکر نام آن‌ها از حوصله این مقاله خارج است.

زنان که تا آخر از پای ننشستند، در کنار این کارها از فرصت استفاده کرده و از طریق انجمن های مخفی خود مشغول ساختن اولین مدارس دخترانه در ایران شدند. در ایران که تا آن زمان هیچ گونه مدرسه دخترانه وجود نداشت و آموزش علمی دیدن دختران خلاف شرع اسلام به شمار می آمد، ساختن مدرسه جهشی بسیار متهورانه از سوی زنان محسوب می گردید. نورالهدی منگنه مؤسس کلاس های اکابر و ماهرخ گوهرشناس مؤسس مدرسه «ترقی بنات» تنها دو نمونه از بیش از ۱۰۰ مدرسه دخترانه ای بود که به همت و مخارج خود زنان در ایران تأسیس شد.

این مسأله که از طرف بنیادگرایان اسلامی مجلس به هیچ وجه پذیرفتنی نبود، سروصدای زیادی براه انداخت و بنیادگرایان اسلامی از یکطرف با تقبیح خانواده ها در فرستادن دخترانشان به این مدارس و از طرف دیگر با حمله های مداوم چماقداران مذهبی به درهم کوبیدن این مدارس پرداختند.

زنان که حاضر نبودند تسلیم شوند، بار دیگر به تشکیل این کلاس ها پرداختند و بکار خود ادامه دادند. در بحث هایی که مطرح می شد، زنان مدعی آن بودند که این کلاس ها در محیطی کاملاً اسلامی برگزار می گردد، زیرا که نه تنها حجاب به طور معمول رعایت می شود و نه تنها تمام شاگردان دختر می باشند که حتا تمام آموزگاران هم از میان همین زنان انتخاب می شوند. به این ترتیب و با کمک آن چند تن از اعضای آزادی خواه مجلس، نوری فتفائی داد که براساس آن زنان دختر فقط می توانستند برای آموزش آشپزی و خانه داری به این مدارس بروند. اما مسئولین این مدارس این فتفی را نادیده گرفته و همواره به تعلیم زبان فارسی و حساب به دانش آموزان ادامه دادند. لذا مجدداً مورد حمله چماقداران قرار گرفتند.

بالاخره، عده ی زیادی از بازاری های چماق بدست در خیابان ها ریخته و نه تنها به این مدارس حمله کرده و ساختمان ها را با خاک یکی کردند، بلکه هر زن و دختری را هم که در خیابان می دیدند، مورد حمله و توهین قرار می دادند. در آخر زنان خطاب به بزرگ ترین سازمان فمینیستی زنان اروپا در فرانسه نامه نوشته و از آن ها خواهان حمایت جهانی شدند. آنان نیز در پاسخ نوشتند که اگرچه بخوبی به وضعیت و مشکل زنان ایران واقف هستند، اما متأسفانه خود نیز در کشورشان و در برابر پارلمان بورژوائی وقت از شرایط بهتری برخوردار نمی باشند.

جنبش زنان ایران در دوران مشروطه از مترقی ترین جنبش های زنان در زمان خود بشمار می آمد. بزرگ ترین نتیجه ی مبارزات آنان هم تغییر قانون در زمینه حق تحصیل برای زنان و دختران بود. خیلی از زنانی که در این مبارزه به طور مستقیم فعالیت داشتند و از نظر مالی این مدارس را حمایت می کردند، خود سواد خواندن و نوشتن نداشتند. برخی به طور پنهانی از خانواده و شوهر این فعالیت ها را داشتند.

انقلاب ۱۳۵۷ هم نمونه ی دیگری از ارجحیت دادن به مبارزات سیاسی توسط زنان برای از بین بردن هرگونه ستم، از جمله ستم جنسی بود. در آن زمان، در حالی که زنان فمینیست اروپا و آمریکا با جذب به دستگاه های اداری بورژوائی احساس کسب حقوق می کردند، زنان ایران در اجتماعات چشم گیری به تظاهرات برعلیه رژیم ستمگر و مستبد شاه برخاستند. در قتل عام ۱۷ شهریور آن سال در میدان شهدا، تعداد کشته شدگان زن بسیار قابل ملاحظه بود، چون آنان با وجود بچه و چادر قادر به نجات خود نبودند. مطالبات زنان در آن رژیم هم مانند خواسته های کنونی آن ها بدور مسائل اساسی و کلیدی دور می زد:

- ۱- برابری زن و مرد در مقابل قانون
- ۲- حق انتخاب کار و رشته ی تحصیلی
- ۳- دستمزد و مزایای مساوی در برابر کار مساوی

برای کسب این مطالبات، زنان به انقلاب پیوستند و تشخیص دادند که تنها راه رهایی در واقع سرنگونی نظام حاکم است.

اکنون هم با پشت سر گذاشتن آن انقلاب و تجربه ای هم که در طول این بیست و دو سال بر تجربیاتشان افزوده شده است، زنان ایران بخوبی می دانند که به طور کلی هیچ رژیم سرمایه داری، چه از نوع کراواتی، چه از نوع عمامه ای آن قادر نخواهد بود مطالبات آنان را ادا نماید.

زنان ایران مانند دوران انقلاب مشروطه، برای رسیدن به اهدافشان می دانند که باید به زانوی خود تکیه کنند و نه تنها عملاً در صحنه حضور داشته باشند که می باید سازماندهی شده و با برنامه ای بدور محور مسائل اساسی و کلیدی خود حرکت کنند تا ریشه ی این ستمی را که همواره در اشکال مختلف از نظام سرمایه داری بر آن ها تحمیل شده است، برکنند.

ریشه این ستم هم مانند ریشه ستم طبقاتی در خصلت نظام طبقاتی نهفته است.

مفهوم روابط آزاد بین زن و مرد در مارکسیزم و تفاوت آن با مفهوم بورژوائی «سکس آزاد»

در تمام نظام های سرمایه داری کشورهای جهان، با کمی بالا و پایین، همه ی معیارهائی اخلاقی ریشه در مذهب دارند. در ایران این اخلاق حاکم، همانطور که همه می دانیم، همیشه ریشه در اسلام داشته است. این امر نیز تنها به

دوران رژیم جمهوری اسلامی برنمی‌گردد، منتهی بر اثر شدت فشار و ستم رژیم در کل امور جامعه و در رابطه با مسائل اجتماعی بخصوص در مورد ستم بر زنان، این روزها بحث‌های زیادی در زمینه معنی و مفهوم «اخلاق» و بخصوص ارتباط آن با زندگی زناشویی و روابط زن و مرد مطرح است.

در زمان رژیم گذشته، بورژوازی ایران برای سرکوب نیروهای اپوزیسیون رژیم و به خصوص به خاطر ترسش از کمونیزم به هر طریق ممکن بر علیه این نیروها، مخصوصاً چپ، تبلیغ منفی می‌کرد. این تبلیغ از شوخی‌ها و مزاح‌های مد روز بر علیه اقلیت‌های ملی کشور گرفته، تا تفسیرهای «اخلاقی» از کمونیزم و کمونیست‌ها ادامه داشته و نهایتاً هم به اعدام آن‌ها منتهی می‌شد. از یک طرف با ارائه برنامه‌های تفریحی و انواع و اقسام مزاح‌ها و شوخی‌ها، به مردم شمالی، ترک، کرد، بلوچ، اصفهانی و ... توهین می‌شد و در نتیجه آن فرهنگ تفرقه را در میان مردم جا می‌انداخت. از طرف دیگر، در بحث‌ها با استفاده از موازین اخلاق اسلامی و جا افتاده در فرهنگ غالب در جامعه ما، کمونیزم را «بی‌اخلاق» و کمونیست‌ها را «بی‌بندوبار» معرفی می‌کرد. یعنی اولاً که کمونیست‌ها خدا را قبول نداشتند، کشتن آن‌ها حلال بود و دوم این که اگر آن‌ها از پدر و مادر مسلمان زاده شده بودند، پس براساس احکام اسلام «خون آن‌ها باید ریخته می‌شد». تاکتیک بسیار راحتی برای از بین بردن مخالفان سیاسی! در ضمن در جامعه، آنان که دارای عقاید سیاسی بوده و انسان‌های مبارزی به شمار می‌آمدند، با استفاده از مفهوم آمده در بالا از کمونیست، به آن‌ها توهین شده و حال اگر این افراد زن هم بودند، دیگر بدتر! قبل از شنیدن کلمه‌ای از دهان زن، اول به او تهمت «بی‌بندوباری و هرزگی» می‌زدند و شوهرش را «بی‌غیرت» می‌خواندند!

در دوران رژیم اسلامی، این نمایندگان «الله» بر روی زمین به طور خود به خودی باعث منکر خدا شدن مردم گشته اند. اینان که هم چون ابر سیاهی، روزگار را بر مردم تاریک کرده اند، دیگر هیچ گونه جای دفاع و توجیهی برای خود باقی نگذاشته اند. اما مسأله تعریف از «بی بندوباری و هرزگی» در کمونیزم، هنوز در جامعه باقی است. ناگفته نماند که در تمام کشورهای غربی نیز همین تعریف و برداشت از «اخلاق کمونیستی» بوسیله نظام های حاکم و کلیساهای وابسته به آن ها ارائه داده می شود.

البته برخورد یک نظام سرمایه داری با مفهوم اخلاق در کمونیزم، چه در شکل غربی آن باشد و چه شرقی، قابل درک است. اما آن چه که قابل درک و پذیرش نیست، افتادن جریانات «چپ» ما در دام اخلاق بورژوائی است.

متأسفانه با نگاهی به برداشت و تجربه و تحلیل های صاحب نظران این جریانات، به خصوص آنان که خارج کشور بوده یا هستند، ملاحظه می کنیم که دید آن ها نیز از روابط بین زن و مرد و مفهوم آزادی جنسی، همان مفهوم بورژوائی کلمه که در جوامع غربی متداول است، می باشد. تحلیل ها و کاربردهای موجود از مفهوم روابط جنسی به نحو آزاد به زعم آن ها در عمل، یعنی روابط بی بندوبار و کاملاً بورژوائی از این پدیده ی طبیعی که هیچ ربطی به تحلیل آگاهانه و مارکسیستی از «آزادی» در روابط جنسی دو نفر ندارد. با دنبال و ارائه کردن این قبیل نظریات بوسیله ی چنین گروه های کمونیستی، در حقیقت جاده صاف کنی برای بورژوازی حاصل می آید، نه معرفی عملی اخلاق در مارکسیزم.

در مارکسیزم، وقتی از رو به زوال رفتن خانواده به شکل امروزی یا بورژوائی آن، سخن به میان می آید، منظور دفاع از بی بندوباری یک انسان در روابط جنسی خود نیست. بلکه برعکس، منظور این است که با برچیدن

شدن ستم طبقاتی در جامعه، انسان‌ها فرصت بازیافتن ارزش انسانی خود را می‌یابند. در جامعه‌ی سرمایه‌داری از آن‌جا که معیار سنجش هر چیزی نهایتاً ریشه در منفعت و سودآوری دارد، فرهنگ جامعه اجازه استقلال فکری و در پی آن آموزش آگاهانه را نمی‌دهد. نظام در هر زمینه، الگویی را معرفی می‌کند و با تبلیغات همه‌جانبه‌ای که به خورد مردم می‌دهد، آن را تبدیل به «واقعیت» کرده و هرگونه انحراف از آن را «غیر عادی» جلوه می‌دهد. از طرف دیگر، آلترناتیوی را هم معرفی نمی‌کند که انسان امکان فکر کردن و قضاوت داشته باشد و از آنجائی که طبیعتاً هیچ‌کس نمی‌خواهد، در جامعه منزوی و انگشت‌نما گردد، لذا مردم عموماً این قالب‌های از پیش تعیین شده را بدون هیچ‌گونه سؤالی قبول کرده و در روابط خود بکار می‌برند. حتا طبقه‌ی کارگر هم از این فرهنگ مصون نیست. ارزش‌های اخلاقی جامعه‌ی بورژوائی را می‌توان در طبقه‌ی کارگر هم براحتی دید.

در جوامع سرمایه‌داری عقب‌افتاده‌ای مثل ایران، این ارزش‌های اخلاقی ریشه در مذهب اسلام دارد و در نتیجه‌ی آن، ازدواج دادن دختران بخصوص در سنین پایین، انتخاب همسر برای فرزند، مجازات‌های سنگین و قرون وسطانی در مورد روابط «نامحرم» و «زنای محسنه» بین زن و مرد، مثل بدار آویختن و سنگسار، جزو عرف و قانون کشور در می‌آید. تا جائی که حتا خیلی از زنان کشور ما خود به این جور جزا اعتقاد داشته و از مثلاً سنگسار کردن زن حمایت می‌کنند. در مقابل این، در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و حتا در کشورهایی که نظام سوسیال دموکراسی حاکم است، تحت عنوان «حقوق دموکراتیک»، بی‌بندوباری غیرقابل کنترلی، تحت عنوان «سکس آزاد» بر اذهان مردم دیکته می‌شود که در واقع هیچ‌گونه ارتباطی با «حقوق دموکراتیک» انسان‌ها در جامعه نداشته و برعکس، همانطور که گفتیم، حق

تفکر آزاد و آگاهانه را از توده‌ی مردم سلب می‌نماید. انواع و اقسام فیلم‌های سینمایی، برنامه‌های تلویزیونی، مجلات و مانند آن‌ها آزادی جنسی را به نحوی در فرهنگ مردم جا می‌اندازند که در ضمن وسیله‌ای برای فروش کالاهای تولید شده باشد. قیافه و هیکل، نوع لباس و سبک زندگی را برای فروش کالای نو و کهنه‌ای که به فروش نرفته، در میان مردم جا می‌اندازند. تبلیغات در راه رسیدن به این اهداف در نظام سرمایه‌داری، به قدری دقیق و حساب شده عرضه می‌شود که حتا اغلب روشنفکران ما را هم که خود را «کمونیست» هم می‌خوانند، در دام مفهوم بورژوائی «سکس آزاد» می‌اندازد. این افراد که آشکارا هنوز از مفهوم اخلاق در مارکسیزم چیزی نفهمیده‌اند، با تبلیغ برداشت بورژوائی خود از مفهوم کلمه، به بحث و نظرپردازی، اما به عنوان کمونیست، پرداخته و اکادیب خود را به نام «عشق آزاد» اشاعه می‌دهند و حمل را هم بر این می‌گذارند که مردم ایران آن قدر ساده لوح هستند که مثل آن‌ها در دام این نوع تبلیغات می‌افتند و آن‌ها را به عنوان رهبران جنبش دموکراتیک خود انتخاب می‌کنند. البته هر کسی آزاد است تا بر عقیده و نظر خود استوار باشد. اما این آزادی قادر نیست تا پایه‌های یک جهان بینی علمی را خدشه دار کند.

وقتی در مارکسیزم سخن از آزادی انسان به میان می‌آید، این آزادی در معنی و مفهوم اش با «آزادی دموکراتیک» در جوامع سرمایه‌داری غربی، اختلافی فاحش و ماهوی دارد. همان طور که مثلاً مبانی اقتصادی نظام کمونیستی مطلقاً وجه مشترکی با نظام سرمایه‌داری ندارد، بهمین ترتیب هم زیربنای جامعه کمونیستی در زمینه اخلاق و مسائل اجتماعی و بینش و برخورد آن با آن چه که در جامعه‌ی سرمایه‌داری متداول است، کاملاً متفاوت است. نکته‌ای هم که می‌باید در این جا مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر عرف حاکم

در کشورهایی مانند ایران، نقطه مقابل آن چه که در کشورهای غربی وجود دارد فرض شود، اخلاق در مارکسیزم را نمی توان چیزی مثل حد اعتدال بین آن دو تصور نمود، زیرا که همان طور که در بالا آمد، نظام کمونیستی را به طور کلی با سرمایه داری نمی توانیم مقایسه کنیم، زیرا که در ماهیت کاملاً با هم متفاوت هستند.

در جامعه ی کمونیستی، ارزش های حاکم در اجتماع ریشه مادی در جهت سودآوری تنها برای یک قشر از مردم در جامعه را ندارد، بلکه منافع مادی همه ی انسان ها، جدا از تمام اختلافات ظاهری آن ها، مورد نظر است. در چنین جامعه ای، فرهنگ سودجویی شخصی دیگر جای عمل ندارد، زیرا که با برجیده شدن فرهنگ مصرفی حاصل از اقتصاد سرمایه داری، اخلاق پویا و کوشای نهفته در ذات انسان ها، فرصت رشد می یابد و ستم انسان بر انسان محو شده، علاقه به آموختن در انسان ها زمینه ی آگاهانه پیدا کرده و مثل آن می ماند که اندیشه و روح انسان از قفس رها شده باشد. آموزشی که حاوی پیام آزادی همه ی انسان ها و رهائی افکار و روان آن ها از هرگونه بندی باشد، بالطبع در جهت سالم و آگاهانه جلو رفته و بازدهی کاملاً متفاوتی خواهد داشت.

همانطور که وقتی نیازهای مادی انسان تأمین گردد، دیگر لازم نیست کسی «دزد» باشد، همین طور هم وقتی انسان ها در اجتماع خود از حقوق مساوی برخوردار باشند و عدالت در حق همه رعایت شود و قانون بین زن و مرد در اجتماع فرقی ننهد، دلیلی ندارد که آن ها در روابط خود، به افراط یا تفریط کشیده شوند، بالعکس در چنین جامعه ای زن و مرد حق انتخاب آگاهانه پیدا کرده و نه لازم است از داشتن روابط جنسی «شرم» کنند و نه لازم است در

برابر این ارزش های قرون وسطائی، آن طور لجام گسیخته شده و تبدیل به انسان روانی گردند.

رفیق کولنتای در نوشته خود به نام «تزهائی در باره اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی» می گوید: «آمیزش جنسی نباید امری شرم آور و گناهکارانه تلقی شود. این آمیزش باید به صورت عملکردی طبیعی و قانونی، به صورت تجلانی از یک جسم سالم برسمیت شناخته شود، همانند مرتفع ساختن گرسنگی و تشنگی. در پدیده های طبیعت نه چیزی بنام اخلاق هست و نه غیراخلاق. ارضاء یک نیاز طبیعی فقط در حالتی غیر عادی می شود که از حدود بهداشتی اش تجاوز کند... بنابراین اخلاق کمونیستی همان طور که علناً عادی بودن جذابیت جنسی سالم در سن بلوغ را به رسمیت می شناسد، حدودی را نیز برای تظاهرات جنسی قائل می شود که مقاربت خارج از آن ها اشکالی ناسالم، غیرطبیعی و ناهنجار به خود می گیرد، مثلاً افراط و نیز تمامی روابط جنسی ای که جسم را بفرساید و بدین وسیله انرژی برای کار... را تنزل دهد.»

از دید کولنتای، در اخلاق کمونیستی آمیزش زناشویی می باید بر دو مبنی استوار باشد: بر مبنای بهداشت و بر مبنای تکامل همبستگی های روحی و معنوی. رعایت بهداشت تنها زمانی حقیقت پیدا می کند که امکانات به طور رایگان در دسترس همه به یکسان قرار داشته باشد. تکامل همبستگی های روحی و معنوی نیز تنها با رشد ارزش های انسانی در جامعه و به دور از هرگونه منافع شخصی و طبقاتی قابل درک و لمس می گردد.

در جامعه ای که ستم انسان بر انسان، هم در زمینه ی اقتصادی و هم جنسی آن قدر شدت دارد که انسان ها برای گذران زندگی و حفظ بقای خود (هر چند هم که کوتاه مدت باشد)، مجبورند تا جسم خود را در اختیار دیگری گذارند،

طبیعتاً عشق، احساسات، وابستگی های روحی و معنوی دیگر از آن جامعه رخت بر بسته و انسان ها، روبات های از پیش برنامه ریزی شده ای هستند که در سنین مختلف پا به عرصه ی اجتماع می نهند.

این ارزش ها کجا شکل گرفته و چگونه انتقال می یابد؟ این ارزش ها را تبلیغات جامعه ی بورژوائی برای مردم مطرح کرده و «خانواده» یا آن کوچک ترین جماعتی که کودک در بدو حیات خود می شناسد، مثل شیر مادر به او می خوراند. زمانی که کودک آماده قدم به اجتماع گذاشتن می گردد، دیگر یک انسان آزاد و مستقل و متفکر نیست! انسانی است که برای این که بتواند در آن اجتماع گلیم خود را از آب بیرون کشد، نقداً تمام دوز و کلک های حاکم بر جامعه را آموخته و به «اخلاق» و «ارزش» های آن وارد است و با ورودش به اجتماع، آموخته ها را به تجربه گذاشته و در کار زبده می گردد. این انسان، یک انسان آزاد و متفکر نیست که روباتی است تحت کنترل فرهنگ حاکم، خواه این فرهنگ شرقی باشد خواه غربی.

برای رها شدن این انسان ها از قید این اسارت، لاجرم لازم است تا مبانی و پایه هائی که این نظام را استوار نگه می دارند، از هم پاشیده و نابود گردد و در عین حال آن شرایط عینی و طبیعی ای هم که زمینه آفرین هستند، به طور صحیح و علمی ریشه کن شود. درست مانند ریشه کن کردن یک بیماری که اپیدمی شده باشد: اول باید به بیماران رسید و آنان را بهبود داد، ولی در عین حال هم باید برای حفظ سلامت بقیه، محیط زیست مردم را از آن بیماری پاک کرد. اخلاق بورژوائی هم در تمام جوامع بورژوائی حالت اپیدمی را دارد و انسان ها اغلب در شرایطی هم نیستند که بتوانند دنبال آنتی بیوتیک و واکسن آن باشند.

یکی از میانی استواری اخلاق بورژوائی، شکل خانواده، آن طور که امروزه در تمام جوامع حاکم است، می باشد. در چارچوب یک خانواده، کودک می آموزد که:

الف. آن چه که در درون چهاردیواری آن خانه موجود است، مال و فقط مال افراد آن خانواده است. یعنی مالکیت خصوصی. او این مال را با جان و دل محافظت می کند و نه تنها از آن به دیگری روا نمی دارد که برعکس، در کمین تصاحب آن چه که مال دیگری است هم می کند.

ب. در چهاردیواری این خانه، هر نیروی کاری که استفاده می شود، جنبه ی استفاده خصوصی داشته و نه تنها خود کار که تولید آن هم خصوصی بوده و باعث ارتباط بین افراد جامعه و استفاده همگانی نمی گردد. یعنی در هنگام تهیه غذا، فقط افراد آن خانواده مد نظر قرار می گیرند، حالا دیگر به آن خانواده ارتباطی ندارد که همسایه او گرسنه است! اگر لباسی شسته یا خانه نظافت می شود، این کارها تنها برای استفاده و راحتی و سلامت افراد آن خانواده انجام می گیرد. به کسی در این خانواده مربوط نیست که وضع خانواده دیگر چگونه است. لذا در یک روز بارانی بدون ملاحظه لباس دیگران، راننده یک ماشین با سرعت هرچه تمام تر از نزدیک عابرین توی خیابان می گذرد و وقتی آب به آن ها پاشیده می شود، گویی به پیروزی بزرگی دست یافته باشد، خنده کنان از کنار آن ها رد می شود! گویی از این که خود در ماشین محفوظ است و دیگرانند که دچار مشکل می شود، لذت می برد! لذت همه چیز برای من، دیگران چه می شوند، خود دانند! یا در تمیز نگاه داشتن خانه خود، دقت دارد، اما از کوچه و خیابان که متعلق به همه است، مثل سطل زباله استفاده می کند. این گونه ذهنیت ها ناشی از فرهنگ خود محوری و فردگرانی عجین

شده با وجود انسان‌ها در نظام مالکیت خصوصی است که سرمایه‌داری شکل نهائی آن است.

ج. شکل خانواده، به صورت متداول آن، در عین حال وسیله‌ای است برای ستم مضاعف بر زن، زیرا که در تمام جوامع، اعم از غربی یا شرقی، این زن است که نهایتاً مسئول گرداندن امور خانه و بزرگ کردن کودکان می‌باشد. ستمی که بر زن از طریق انجام تمام این کارهای «خصوصی» که سودش تنها به خانواده خودش می‌رسد، وارد می‌شود، در واقع دارای دو ایراد بزرگ است:

۱. زن را از کار اجتماعی در جامعه دور کرده و در نتیجه او هیچ نقشی در تولید اجتماعی ندارد. نداشتن نقش در تولید اجتماعی و حضور در صحنه‌ی اجتماع، انسان را در امور اجتماعی کردن کرده و قدرت اندیشه، تجزیه و تحلیل را از انسان می‌گیرد. دلیل آن هم بسیار روشن است: او مستقیماً و در عمل با مسائل درگیر نیست و لذا تجربه‌ی عینی و عملی با این مسائل ندارد که بتواند در مورد آن‌ها نظری داشته باشد. لذا تدریجاً می‌پذیرد که لازم نیست به این گونه مسائل بپردازد! از جانب دیگر، مسائلی «بهتر» که ارتباط مستقیم‌تری با او دارد هم از طریق رادیو، تلویزیون و سایر دستگاه‌های ارتباط جمعی به او دیکته می‌شود. به این دلیل است که در عمل می‌بینیم که زنان خانه‌دار در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی از عقب افتاده‌ترین اقشار در نظام سرمایه‌داری هستند و حتی اغلب نمی‌خواهند هم بدانند. چون آن قدر از این مسائل دور بوده‌اند که دیگر نه تنها جذابیتی برایشان ندارد که خسته‌کننده هم هست. به این دلیل در محافلی که زنان و مردان را با هم می‌بینیم، به

محض این که ی بحث هائی در مورد مسائل سیاسی مطرح می شود، زنان محفل مردان را رها کرده و در آشپزخانه یا جائی مانند آن جمع شده و راجع به موضوع هائی حرف می زنند که دقیقاً ارتباط با نوع تماس های روزانه آن ها با دنیای بیرون دارد، مثل مد لباس، غذا و مانند آن.

۲. حال این زن خانه دار، صاحب کودکانی هم می شود و آن کودکان را هم تربیت می کند تا مثل خودش و شوهرش شوند. پسرش را چون «پسر» است به جمع پدر می فرستد و دخترش را نزد خود و در جمع زنان نگه می دارد تا اخلاقش «منحرف» نشده و «سنگینی و وقار» خود را حفظ نماید، تا او نیز چون مادر بتواند زود شوهر کند و «سروسامان» یابد.

پسر او سپس به سر کار و در خدمت کارفرما در می آید و دخترش هم کالاهای تولید شده را می خرد. به این ترتیب، نظام سرمایه داری عملاً و دائماً نیروی کار لازم برای گردش چرخ های اقتصادش را از این راه تأمین کرده و هم مشتری برای کالاهای خود جور می کند! در حالی که این نظام نه از جیبش و نه از سود این کالاها برای بدنیا آوردن، پروراندن و بزرگ کردن این دختر و پسر کوچک ترین مایه ای گذاشته باشد، از بازدهی زحمات خانواده استفاده می کند و عملاً خانواده و پدر و مادر را هم مسئول بزرگ کردن آن ها قرار می دهد. لذا اگر دختری بر اثر فشار فقر و گرسنگی بدن خود را بفروش بگذارد یا پسری دزدی کند، اول از همه «آبروی» خانواده می رود و بعد هم دختر باشد سنگسار می شود، پسر باشد دستش را

قطع می‌کنند! یعنی عملاً در اجتماع اعلام می‌کنند که مسئول این «گناه» خانواده و خود شخص بوده است.

در نتیجه تنها قشری از این جامعه که قادر است، این چرخ فلک را از کار بیاندازد، دقیقاً همان هانی هستند که نیروی کار لازم برای تولید آن کالاها را فراهم می‌آورند. یعنی کارگر. از این رو است که تنها حرکتی که قادر است این شکل از روابط اجتماعی را از ریشه براندازد، انقلاب سوسیالیستی با رهبری طبقه‌ی کارگر می‌باشد. اما تنها با یک انقلاب و سرنگون کردن رژیم حاکم نمی‌توان عقب‌نشست و امیدوار بود که حالا همه چیز خود به خود درست خواهد شد.

انقلاب در واقع آن آنتی بیوتیک لازم برای معالجه جامعه بورژوازی است، اما این جامعه بیمار که در طول تاریخ دچار این اپیدمی بوده، با اولین آمپول خوب نمی‌شود، بلکه یک دوره‌ی نقاهت و رسیدگی هم لازم دارد. این دوره نقاهت، همان دوران «دموکراسی کارگری» است. در این دوران است که مبارزه‌ی کارا و پیکیر با تمام باقی مانده‌های نظام سرمایه‌داری لازم است. یعنی درست مثل بدنی که در حال ترمیم است، هم احتیاج به آنتی بیوتیک دارد و هم ویتامین و غذای خوب. اگر فقط به آنتی بیوتیک کفایت شود، چون بدن ضعیف است، پس از این که اثر آن از بدن رفت، انسان دوباره دچار همان بیماری می‌گردد. بعد از انقلاب هم اگر با اخلاق و ارزش‌های بورژوازی^۱ که هم

^۱ - ناگفته نماند که بعد انقلاب، اساسی‌ترین عامل تغییر برای گذار از نظام سرمایه‌داری به کمونیسم در «دموکراسی کارگری» زیر و رو کردن زیربنای اقتصادی است که همواره از نظام قبلی به ارث برده می‌شود. منظور از «دموکراسی کارگری» همان دوران گذار است که به دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا شناخته شده است و در همین دوران است که «دموکراسی کارگری» اعمال می‌گردد تا رسیده به مرحله‌ی نهایی کمونیسم.

چنان بر جامعه غالب است مبارزه ی آگاهانه نشود، مثل این است که ویتامین به بدن نرسد.

این مبارزه ی آگاهانه تنها در چارچوب «دموکراسی کارگری» میسر است، زیرا که وسایل عینی و مادی کسب این آگاهی تنها از این زمان به بعد برای همه به طور مساوی آماده می گردد. یکی از این وسایل عینی، از بین بردن روابط خانواده به شکل موجود آن است.

یعنی مادر، بچه را بدنیا می آورد، اما نگهداری و پرورش او تنها به عهده مادر نیست و پدر تنها مسئول نان آوردن نمی باشد. در جامعه سوسیالیستی، مادر به خاطر بارداری و زایمان از کار بی کار نمی شود و در خانه محتاج شوهر نیست که نان او و بچه را تأمین کند. جامعه در برابر آن مادر مسئول است و باید نیازهای او و کودکش را تأمین کند. این کودک بیش تر از آن که «مال» پدر و مادرش باشد، متعلق به جامعه است، زیرا این جامعه خواهد بود که بعداً به نیروی کار او نیاز خواهد داشت. این جاست که در این جامعه، دیگر فرزند من و فرزند تو ندارد، مال من و مال تویی در هیچ موردی مطرح نیست. هدف از کار، تولید برای رفع نیازهای همه است، نه سود رسانی به جیب عده ای محدود. کارهای خانه دیگر لازم نیست جداگانه در هر خانواده ای و تنها برای آن خانواده انجام پذیرد، بلکه تمام امور خانه، مثل تهیه غذا، شستشو، نظافت و نگهداری از فرزندان تحت نظر مسئولان مربوطه به صورت کارهای اجتماعی انجام خواهد گرفت. در آن زمان، دیگر غذا خوردن در یک غذاخوری (رستوران) نه تنها جنبه لوکس و فانتزی ندارد که در واقع یک ضرورت است، چون دیگر زن خانه داری وجود ندارد که بیست و چهار ساعت در خانه نشسته و وجودش تنها برای پذیرایی از بقیه فایده داشته باشد. خشک شویی و لباس شویی های گران امروز که تنها مورد استفاده قشر

خاصی از جامعه قرار دارد، حالت لوکس خود را از دست داده، تبدیل به مراکز لباسشویی برای عموم مردم می‌گردد. این نوع خدمات از آن جایی که در برابر پول ارانه نمی‌شود، آن ارزش مادی و تعلقات طبقاتی خود را به راحتی از دست می‌دهد.

کودکان در مراکز عمومی مثل شیرخوارگاه‌ها، مهد کودک‌ها و مدارس و باشگاه‌های تفریحات سالم تا زمانی که ساعت کار روزانه پدر و مادر تمام شود، نگهداری می‌شوند.

به این ترتیب، نه تنها زن از آن زندان خانه رها شده و فرصت رشد و بالا بردن فرهنگ خود را می‌یابد، نه تنها پدر پس از کار روزانه، می‌تواند بدون دغدغه خیال در مورد مسائل و مشکلات مادی، وقت خود را با کودکانش بگذراند، بلکه انسان فرصت می‌یابد تا مفهوم آزادی واقعی، عشق و دوست داشتن را عملاً با وجود خود لمس کند.

با از بین رفتن تدریجی ارزش‌های بورژوازی در جامعه، انسان عملاً از قیدوبندهایی که امروز بر دست و پای زن و مرد زده شده، رها گشته و این انسان آزاد، نه دیگر محبوس قوانین وحشیانه رژیم‌هایی مانند رژیم اسلامی ایران است، نه انسان لجام گسیخته جوامع غربی. روابط جنسی انسان‌ها نه دلیل اقتصادی دارد، نه ستیزه‌جو با قوانین و نظام حاکم.

«آزادی در روابط جنسی» مورد نظر در سوسیالیسم، یعنی بازیافتن خود، حق فکر و انتخاب داشتن. الگوهای «هالی‌وود»ی نداشتن و فرصت دوست داشته شدن و دوست داشتن را یافتن و پایین‌نیارودن روابط انسانی زن و مرد در حد روابط جنسی، بدون هیچ‌گونه احساس نزدیکی روحی و معنوی. کیست که خواهان چنین روابط عمیقی نبوده و حاضر باشد آن را با «سکس آزاد» مورد بحث در محافل «کمونیستی» موجود عوض کند؟!

پدیده‌ی پدرسالاری و ستم بر زن در مارکسیزم

از آن جایی که در مقاله‌ی پیشین، از مقاله‌ی خانم نیره توحیدی نامبرده شده، شاید بد نباشد که به برخی نکات دیگر هم در همان مقاله اشاره کنیم.

در مقاله‌ی ایشان تحت عنوان «جنسیت، مدنیت و دموکراسی (بخش دوم)» به تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۷۹ در «سایت ایران امروز» می‌خوانیم: «از عمر پدرسالاری (حداقل در منطقه‌ی جغرافیایی خود ما، خاور نزدیک یا خاورمیانه) حدود پنج هزار سال می‌گذرد. پس ستم‌کشی زنان... پدیده‌ی جدیدی نیست.» اما در ادامه‌ی مقاله در هیچ جایی به تحلیل از علت این پدیده برخوردی نشده و خواننده به این نتیجه می‌رسد که به قول معروف «تا دنیا دنیا بوده، همین بوده!» و تا کنون کسی نتوانسته برایش کاری انجام دهد.

این نوع برخوردها از طرف بورژوازی در جامعه‌ی ما بسیار معمول است، زیرا به دلیل وجود قشر گسترده‌ی خرده بورژوازی در ایران، فرهنگ خرده بورژوائی در بین ملت ما مشکلی معمولی است و حتا اغلب جریانات چپ ما هم از این نقص مصون نیستند. خرده بورژوازی در جامعه‌ی ما از بحث و تجزیه و تحلیل گریزان است و تنها از راه حل‌هائی خوشش می‌آید که سریع بوده و نتیجه فوری می‌دهد. در نتیجه فرهنگ غالب در کشور ما، طرز تفکر ما را طوری پرورش می‌دهد که لازم نیست در مسائل ریشه‌یابی کرد و به فکر پیدا کردن یک راه حل اساسی بود و در مورد آن چه که در کوتاه مدت قابل حل شدن نباشد، بهتر است سخت نگرفت و مسأله را رها کرد، چون فایده‌ای ندارد!

اما این برخورد، غیراصولی‌ترین و مضرترین نوع برخورد برای طبقه‌ی کارگر و برعلیه خودش است. متأسفانه طبقه‌ی کارگر هم جزئی از همین جامعه است و از تأثیرات فرهنگ غالب مصون نیست، ولی طبقه‌ی کارگر

مسئولیت برخورد با این موانع را داشته و لذا مجبور است که با مسائل از بُعدی علمی و ریشه‌ای نگاه بکند. دلیل آن هم این است که بورژوازی، به خصوص در بعد جهانی، برای محکم نگاه داشتن پایه‌های خود، مطلقاً کوتاه اندیش نیست و برای حفظ نظام سرمایه‌داری خود، بیلیون‌ها دلار خرج تحقیقات و یافتن راه حل می‌کند. اغلب این راه‌حل‌ها ریشه‌در روانشناسی و جامعه‌شناسی بورژوائی دارد. سپس این راه‌حل‌ها فورموله شده و همان‌طور که در بحث خانم توحیدی می‌توانید ملاحظه کنید، تحت عناوینی مانند «مدرنیزم» و نظایر آن، به منظور تحمیق کردن توده‌های تحت ستم به کار گرفته می‌شود. در نتیجه طبقه‌ی کارگر، برخلاف خرده‌بورژوازی، اگر می‌خواهد در مبارزات طبقاتی پیروز بیرون آید، می‌باید با مسائل اجتماعی برخوردی عمیق و علمی داشته باشد و با اشکالات خرده‌بورژوائی در درون طبقه‌ی خود برخوردی آگاهانه نماید.

برای نمونه، مسأله ستم بر زن که زانیده‌ی جامعه‌پدرسالاری است و نه «نظریه» فمینیست‌های سوسیالیست و نه بحث بی‌نتیجه در مارکسیزم، پدیده‌ای است در تاریخ بشر که حتا نظرپردازان بورژوازی هنوز نتوانسته‌اند، صحت نداشتن آن را ثابت کنند؛ منظور از «نظرپردازان بورژوازی» نیز «فمینیست‌ها» نیستند. زیرا که قبل از مارکس این بحث‌های تاریخی بوسیله‌ی محققان بورژوازی ارائه شده بود. منتهی آنان این بحث‌ها را مطرح می‌کردند، برای این که روش مقابله با آن را پیدا کنند. کاری که مارکس و انگلس کردند این بود که این اطلاعات را در کنار شرایط آن روز جوامع سرمایه‌داری گذاشتند و موفق شدند که از واقعیت‌هایی که خود بورژوازی بدان اقرار داشت، جمع‌بندی عینی و صحیح و غیرمغرضانه نموده و از آن نتایجی

استنتاج نمایند که تا به امروز فلاسفه و جامعه شناسان بورژوازی نتوانسته‌اند بدیل آن را ارائه دهند.

اطلاعات تاریخی کسب شده در آن زمان، انگلس را به این نتیجه رساند که به دنبال رشد مالکیت خصوصی، انسان «مالک» مجبور بود که برای ایستادگی در برابر شورش‌های حق طلبانه آنان که «مالک» هیچ‌گونه ابزاری نبودند و می‌بایستی در خدمت آنان که اکنون «مالک» ابزاری شده بودند که در گذشته در تملک همگان بود، وسائلی برای مبارزه بیابد که موقعیت اجتماعی او را در جامعه آن روز حفظ نماید.

اولین راه حل منطقی البته، ایجاد امکانات دفاعی بود و برای این منظور، «دولت» به شکل آن روز را بوجود آورد: نیروی رزمی، نیروی حفاظتی، نیروی تجسسی و کسب اطلاعات! دومین وسیله می‌بایستی کارائی آرام کردن مردم را می‌داشت. یعنی برای ایجاد این مالکیت خصوصی و ستم حاکم (که در آن زمان از نظر توده‌ی عادی مردم بی‌دلیل بوده و آنان نمی‌خواستند به این بردگی تن در دهند) دلیلی لازم بود: لذا اعتقادات خرافی موجود پا به عقاید «مذهبی» ای داد که بعد ها پیامبران خود را هم آورد. سومین پایه حفظ این نظام ایجاد شکل «خانواده» به مفهوم امروزی آن بود. یعنی برای این که بتوان کنترل کامل بر وسائلی تولید را حفظ نمود و نیز گردش منافع مادی آن را هم در چارچوب بسته‌ی ای حفظ کرد که کم‌تر بشود به آن شبیخون زد، حد و مرز «خانواده» و اهمیت «نسبت خونی» بوجود آمد.

پیش از آن، نسب از مادر به فرزند می‌رسید. مادر محور خانواده بود و به غیر از تولید مثل، در تولید اجتماعی، نیمی از نیروی کار به شمار می‌رفت و لذا از نظر حقوق اجتماعی در قبیله خود با مرد مساوی بود. این تساوی حقوق انسانی در دوران مالکیت خصوصی، به این ترتیب از بین رفت که زن نه به

عنوان انسانی با حقوق مساوی شوهر، بلکه به عنوان کارخانه تولید مثل، تحت تکلف و قیمومت شوهر در آمد تا نسبت خونی مرد با کودکانش روشن و مشخص شده و از تولید مثل زن توسط مردان دیگر جلوگیری شود، به این ترتیب خطر حمله به اموال مالک کم تر شده و از فرزندان برای کمک به پدر استفاده می شد.

برای رسیدن به این هدف هم ارزش های مذهبی بسیار مفید افتاد و مفاهیمی مانند شرف، ناموس، زنا... بوجود آورده شدند. در عین حال درجه ۲ قرار دادن زن، هم چون صغیری تحت تکلف بودن مرد، از نیم حقوق مرد برخوردار بودن، حق استقلال و تصمیم گیری نداشتن در مفاد قانون گنجانیده شد.

اخلاق مذهبی، حقوق قانونی و چهارچوب بسته ی خانه، سه وسیله ی کارا برای کنترل زن در اجتماع شد. تا امروز نیز این ابزار به درجات مختلف در نظام سرمایه داری در سطح جهان باقی مانده است و بورژوازی آن حقوقی را که تحت عنوان «حقوق دموکراتیک» در جامعه به زنان داده است، به نحوی پیاده کرده که به این ترکیب لطمه ای نخورد.

درک کامل و عمیق این نکات، یعنی چه پدیده هائی زانیده دست بشر بوده و علت وجودی آن ها، بر زنان پیشرو و مبارز طبقه ی کارگر برای گرفتن رهبری مبارزات طبقاتی و آگاه کردن سایر اقشار زنان در جامعه، مانند درسی که هر فرد برای گرفتن تخصص خود در رشته خاصی نیاز دارد، ضروری و اساسی است. زنان کارگر ما برای گرفتن حق انسانی خود و به طور کلی زنان، می بایستی شناخت کامل از این پدیده ها داشته و در تجزیه و تحلیل مسائل، عمیق و صحیح و علمی برخورد نموده و وسیله ی مناسب برای مبارزه با بورژوازی را یافته و برای چگونگی ریشه کن نظام سرمایه داری برنامه داشته باشد. زیرا که در کلیه ی جوامع طبقاتی، بنا به آن چه که در بالا آمد،

عدالت اجتماعی و آزادی کامل زن و رعایت حقوق مساوی زنان به دلیل ذات نظام طبقاتی ممکن نخواهد بود. به عبارت دیگر، رهایی زنان از قید ستم جنسی در نظام سرمایه داری در گرو رهایی کل جامعه از ستم طبقاتی است و این اصلی است که بورژوازی به خوبی به آن آگاه است و برای جلوگیری از آن در کشورهای ما، به رفتاری خشونت آمیز و وحشتناک پناه برده و جنبش را سرکوب می کند و در کشورهای غربی با دادن «حقوق دموکراتیک» بر جنبش سرپوش گذاشته و سپس سیاستمداران به سرکوب مخفیانه آن می پردازد.

نتیجه این که، اولاً مبارزه ی زنان برای کسب حقوق خود، قدمتی برابر عمر نظام پدرسالاری دارد. دیگر این که مفهوم مبارزات فمینیستی زنان طبقه ی کارگر با آن چه که در تئوری های بورژوائی فمینیزم آمده فرق اساسی و طبقاتی دارد و در آخر این که رهایی زنان طبقه ی کارگر از قید ستم جنسی مستلزم رهایی کل طبقه ی کارگر از بند استثمار نظام سرمایه داری است.

موقعیت زنان کارگر در برابر بورژوازی ایران

با چرخشی بدور خود و نگاهی اجمالی به موقعیت زنان در کشورهای اسلامی اطرافمان و مقایسه ی آن ها با آن چه که بر خود ما در ایران گذشته و می گذرد، ما را عملاً با این اصل تاریخی در مارکسیزم مواجه می کند که مذهب همیشه یکی از پایه های جامعه ی طبقاتی بوده و بنابر وضعیت موجود لبه ی شمشیر آن تیز و یا کند می شود. هم چنان که اکنون لبه تیز آن بر گردن زنان افغانی و لبه کند آن بر گردن زنان ما قرار دارد.

فاجعه‌آمیزترین جنایتی که تا کنون در عصر خود ناظرش بوده ایم، به قتل رساندن ۸۰ تن از زنان عراقی بدست رژیم صدام حسین می‌باشد. عمال رژیم فاشیست و واپسگرای بعث، این بار قدمی به قهقرا برداشته و با این عمل خود گوی سبقت را در بربریت و وقاحت و خون‌آشامی از همپالکی‌های خود ربود. رژیم بعث که در گذشته (و حتا در دوران جنگ با ایران) خود را «مترقی» قلمداد کرده و در جبهه‌ی شوروی سابق قرار داشت، با از هم پاشیده شدن نظام شوروی در اوائل دهه‌ی ۱۹۹۰ تا کنون مثل ماری سر در گم بدور خود چرخیده است. شکست اش در جنگ کویت و کنار نیامدنش با آمریکا و سپس تحریم اقتصادی همه‌جانبه آمریکا که باعث فقر مفرط و مرگ و میر اکثر اقشار جامعه شده است، اکنون دیگر تبدیل به خواب وحشتناکی شده که رژیم را در بیداری به یاغیان گرسنه لشکر اسلام تبدیل کرده و آن را به شبیخون زدن به یکی از محکم‌ترین پایه‌های دشمن اصلی خود، یعنی زنان، آن هم فقیرترین، درمانده‌ترین و به تنگ آمده‌ترین قشر آنان، وادار نمود. رژیم بعث که حالا مسلمان دو آتشه شده، عمال خود را هم چون یاغیان صدر اسلام به جان یک عده زن بی‌دفاع در شهرهای بزرگ کشور انداخته و برای ایجاد نهایت وحشت و ارباب سرلاقل ۸۰ نفر از زنان خودفروش را به نام «اسلام» و با «شمشیر اسلام» بریده و مانند دوران صدر اسلام، بر سر در خانه‌های آن‌ها آویزان کرد.

در عین حال، تمام دستگاه‌های خبری امپریالیزم از کنار این اتفاق بسادگی گذشته و حتا وقوع این جنایت بزرگ و باورنکردنی را در گزارش‌های خود ننگ‌نجانیدند و کلیه‌ی رژیم‌های امپریالیستی کم‌ترین حس «دفاع از حقوق بشر»شان تحریک نشده و کوچک‌ترین قدمی برای محکوم کردن این عمل و هشدار دادن به صدام حسین برنداشتند.

چند نکته ی آموزنده در این جا جلب توجه می کند. یکی این که مذهب و تعصبات مذهبی یکی از «آسان ترین» و «در دسترس ترین» سلاح و استفاده از آن «پدیرفته شده ترین» و «معقولانه ترین» حربه یک رژیم طبقاتی است بر علیه زنان و در این رابطه، میزان عقب افتادگی و یا مترقی بودن آن نیز تأثیری در این امر ندارد. از این رو، رژیم های امپریالیستی از کنار جنایات اخیر صدام با سکوت گذشتند. دیگر این که امپریالیزم کلاً زمانی این نوع مسائل را تحت عنوان «دفاع از حقوق بشر» در بلندگوهای خود جار می زند که از آن بتواند به نفع خود استفاده کرده و یا زیر پوشش آن به مقاصد دیگر خود برسد. مثل جنگ یوگسلاوی و اشک تمساح ریختن برای «زنان و کودکان مسلمان بوسنی» علیه ماسویچ.

نکته ی آموزنده سوم در این جا این است که بنا به آن چه که به تجربه می بینیم، مواضع سیاسی و اجتماعی ما ریشه ای طبقاتی داشته و نه جنسی! از این رو، رژیم بعث قبل از دست زدن به این جنایت بزرگ، گروه هائی از زنان سرسپرده ی خود را راهی خیابان ها کرده و این زنان با شعارهای متعصب و تحریک کننده، راه را برای پیاده کردن این جنایت قرون وسطانی باز می کنند. نمونه های دیگری از این نوع اعمال را خود ما با «خواهران زینب» در رژیم اسلامی ایران تجربه کرده ایم. شکنجه هائی که زنان شکنجه گر در رژیم اسلامی، بر بدن زنان مبارز و غیور ما در زندان ها وارد کرده اند، در قساوت قلب با مردان شکنجه گر تفاوتی نداشته و حتا توهین های زنان شکنجه گر اغلب از توهین های مردان نسبت به زنان زندانی بدتر بوده است. لذا از آن جانی که موضع گیری زنان در مسائل سیاسی و اجتماعی پایگاهی طبقاتی دارد، فمینیست های اسلامی و زنانی که سخنگویان جناح اصلاح طلب درون رژیم اسلامی ایران هستند، از این امر مستثنی نیستند. تا زمانی که آنان

در «چارچوب» نظام جمهوری اسلامی می‌خواهند از حقوق زن دفاع کنند و یا نظام را نمایندگی می‌کنند، حرکت آن‌ها در جهت دفاع از بورژوازی حاکم است و این نشان دهنده‌ی ماهیت طبقاتی خود آن‌ها و نشانگر وجود منافع مادی آن‌ها در درون رژیم است. در نتیجه آن‌ها هرگز از منافع طبقاتی زنان کارگر که فقیرترین قشر در درون طبقه‌ی کارگر و در درون جامعه می‌باشند، دفاع نخواهند کرد و مانند مردان طبقه‌ی بورژوا موانعی ضدکارگری دارند. و نیز از این جمله اند سخن پردازان بورژوا دموکرات ایرانی خارج کشور.

برای مثال در این مقاله تنها به یکی از نتایج گرفته شده از بخش اول مقاله «جنسیت، مدرنیته و دموکراسی (بخش دوم)» نوشته خانم نیره توحیدی، به تاریخ جمعه ۱۸ آذر ۱۳۷۹ در سایت «ایران امروز» جلب می‌کنم: «...و هر فرد با گرایش مذهبی هم لزوماً مخالف آزادی و حقوق برابر زنان نمی‌باشد.»

اگر چه در این مقاله برخوردی سطحی به یک سری مباحث فلسفی شده است، اما اگر به مراجع داده شده در پاورقی مقاله رجوع کنیم، ملاحظه می‌کنیم که تمام ایدئولوگ‌های نامبرده در آن از جمله نظرپردازان بورژوازی می‌باشند. این در خود موضع طبقاتی خانم توحیدی را مشخص می‌کند، بخصوص که ایشان از آن منابع در تشریح مباحثی مانند «مدرنیسم، مدرنیته...» که خود بحث‌های دهن‌پُرکن و گیج‌کننده‌ی بورژوانی است، استفاده کرده‌اند، نه در رد آن مباحث!

بحث سوسیالیست‌های انقلابی در مارکسیزم از مذهب، جنبه‌ی موضع‌گیری بر اعتقادات «شخصی» انسان‌ها را دربر نمی‌گیرد، بلکه هدف، تحلیل از نقش مذهب در سرکوب توده‌ها بوسیله‌ی رژیم‌های بورژوازی و این‌که چرا چنین پدیده‌ای بوجود آمده و چطور از آن برای سرکوب قیام‌های رهانی بخش استفاده شده است، می‌باشد.

زنان مارکسیست و انقلابی طبقه‌ی کارگر ما می‌باید بسیار هشیارانه با چنین بحث‌هایی که به نظر خیلی «مهم» می‌آید، برخورد کرده و گول کلمات قلمبه استعمال شده در آن را نخورند.

لذا در زمینه‌ی مذهب، این‌طور می‌توان خلاصه کرد که نظر تک‌تک افراد در یک جامعه در رابطه با «حقوق زنان» اعم از این‌که آن‌ها اعتقادات مذهبی دارند یا نه، تعیین‌کننده نیست. چرا که در دموکراسی بورژوازی این توده‌ی مردم نیستند که در مسائل اجتماعی و سیاسی کشور مستقیماً تعیین‌کننده‌اند، بلکه این قدرت تصمیم‌گیری از طریق قانون اساسی به دولت مردان آن کشور، به‌طور درجه‌بندی شده از پایین‌ترین مقام دولتی تا بالاترین دادگاه کشوری و سپس مجلس داده شده است. در دموکراسی بورژوازی، نظام حاکم، نمایندگان جناح‌های موجود درون رژیم را به مردم معرفی کرده و مردم بنابر پایگاه طبقاتی خود، رأی می‌دهند که چه جناحی از بورژوازی بر آن‌ها حکومت کند. از آن پس، این نمایندگان قانون هستند که تصمیم‌گیرنده می‌باشند و مردم هیچ قدرتی در برابر قانون اساسی ندارند. تغییر در قانون اساسی یعنی انقلاب. ایجاد محدودیت قانونی برای زنان و یا برابر نشمردن حقوق زنان با مردان، بر اثر القای قوانین رژیم حاکم میسر است و نه بر اساس طرز فکر شخصی افراد! استفاده از اصول مذهبی در قوانین کشوری است که نقش مذهب را در ستم جنسی میسر می‌سازد، نه نظر یک مرد با

عقاید پدرسالاری. عقاید پدرسالاری در جامعه محصول تأثیرهای فرهنگی نظام حاکم است. منبع ایجاد اخلاق مردسالارانه در مردان، حقوقی است که قانون در اختیار یک مرد می‌گذارد و با آموزش مذهبی آن را آبیاری و ریشه‌های آن را محکم می‌کند. برای این منظور یک مرد حتماً مجبور نیست که «مذهبی» باشد تا از این حقوق برخوردار گردد. به این دلیل است که همان‌طور که خانم توحیدی اشاره می‌کنند، اعتقادات فردی انسان در مخالف یا موافق بودن با «حقوق زنان» نقشی ندارد. به همین دلیل مثلاً عقاید مذهبی اقلیت مسیحی در ایران، یا اعتقادات مذهبی اقلیت یهودی ایران، یا اعتقادات مسلمانان ساکن کشورهای غربی در مورد زنان و اخلاق زنان غربی در وضعیت آن زنان در این کشورها تأثیری ندارد. اما این موضوع با نقش پاپ اعظم در رم که به دفاع از احزاب و جریان‌های مذهبی و واپس‌گرای غرب و هشدارش به جریانات بورژوا دموکرات، جلوی پیاده کردن قانون آزادی سقط جنین را گرفت، فرق دارد. در این جا مذهب دیگر مسأله‌ی خصوصی و انفرادی نیست که وسیله و قدرتی است در برابر جنبش‌های رهائی بخش زنان! در این جا است که مذهب خصلت طبقاتی و سیاسی به خود می‌گیرد.

یا این که وقتی امپریالیزم برای منافع خود در منطقه، صهیونیزم را در خاک فلسطین مستقر می‌سازد و با پخش تبلیغات دروغین خود، علت جنگ ۵۰ ساله‌ی رژیم اسرائیل با مردم فلسطین را «اختلافات مذهبی» قلمداد می‌کند است که مسأله جنبه‌ی سیاسی پیدا کرده و دوباره مذهب همانند چماقی برای سرکوب توده‌ها و وسیله‌ای برای سرپوش گذاشتن بر علت اصلی وجود رژیم صهیونیستی بکار می‌رود. در غیر این صورت، در تمام آن منطقه و حتی در کشورهای آفریقایی همه‌ی این مذاهب هزاران سال است که در کنار هم زیسته‌اند. در نتیجه اگر کلیمی‌ها می‌خواستند به فلسطین برای سکونت

مهاجرت کنند، همانطور که از اروپا در زمان هیتلر به سایر نقاط جهان رفتند، به فلسطین هم می توانستند بروند و کسی از آن ها نمی پرسید که چه مذهبی دارند، بلکه از کدام کشور می آیند. در مورد اسلام هم تا زمانی که شما به سخنرانی های مثلاً علی شریعتی تحت عنوان «فاطمه فاطمه است» گوش می کنید، به قول معروف آواز دهل شنیدن از دور خوش می شود، اما وقتی رژیم صدام حسین سر یک عده انسان را نه برای این که مرتکب «جنایتی» شده اند، بلکه برای این که برخلاف اصول «اسلامی» رفتار کرده اند، از تن جدا می کند، مذهب دیگر جنبه ی «خصوصی» و «فردی» خود را از دست داده و عاملی در دست طبقه ی حاکم بر علیه بقیه ی جامعه می گردد. همان طور که خمینی پس از کودتای خود علیه بنی صدر اعلام داشت که: «ما برای اسلام می جنگیم و کشتن و کشته شدن در راه اسلام مسأله نیست...حضرت علی در یک روز گردن ۴۰ هزار نفر را زد!» در این جا است که انسان مجبور می شود برای دفاع از خود، حقوق انسانی و شرافت و حیثیت خود، عقاید شخصی را به کنار گذاشته و خصلت طبقاتی بودن مذهب را درک کند. در دموکراسی غربی با وجود این که مذهب از قانون مدنی جدا است، ولی از آن جانی که وجودش در حفظ تعصب توده ی مردم مؤثر بوده و در عین حال وسیله ی مناسبی برای سرکوب قیام های آزادی بخش می باشد، کلیسا همواره به موازات دولت حاکم بوده و در مسائل اجتماعی و سیاسی موضعی واپسگرایانه داشته است. این دلیل دیگری است بر این که چرا عقاید مذهبی در دید انسان در زمینه ی حقوق زنان نقشی ندارد، بخصوص در جوامع غربی و برای آنان که به دموکراسی غربی معتقدند. نتیجه این که برای یک مبارزه ی صحیح که به پیروزی توده ی مردم زیر ستم تمام بشود، درک درست از شرایط و شناخت خصلت پدیده های موجود و کارانی آن ها در حفظ رژیم های ستمگر

حاکم، اهمیت بسیار پیدا می‌کنند. این نوع برخورد با مسائل اجتماعی، برخورد صحیح با مارکسیزم بوده و تحلیلی علمی است. درست مثل برخورد یک پزشک متخصص با یک نوع بیماری. او در رشته‌ی خود، آموخته که یک بیماری دارای تاریخچه و علل خاص خود است که خیلی از آن‌ها حتا به چشم نمی‌آید یا ارتباطشان با بیماری مورد نظر پوشیده است و تنها با یک برخورد و آموزش علمی است که می‌شود تدریجاً آن‌ها را فراگرفت و راه مبارزه‌ی اصولی و موفقیت‌آمیز با آن بیماری را یافت. بیماری‌های اجتماعی ماورای این روش قرار نمی‌گیرند.

تفاوت بین مطالبات اصلاح طلبان و مطالبات طبقه‌ی کارگر در زمینه‌ی حقوق زنان

در گزارش ۷ ژانویه ۲۰۰۱ ایرانا آمده است که جناح اصلاح طلب درون مجلس، در لایحه‌ی ای خواسته است تا به قشری از زنان جامعه حق تحصیل با بورس دولتی در خارج از کشور اعطاء گردد. این حق تنها شامل زنان مجرد گذشته و قرار است مبارزه‌ای است در راه پس گرفتن بخشی از حقوق از دست رفته‌ی زنان ایرانی در نظام باشد!

این قدم نمایندگان اصلاح طلب مجلس، در نگاه اول به نظر اقدامی مترقی و در جهت شکستن یکی از بندهای ستم بر زن در جامعه‌ی ما می‌باشد و البته باعث خوشحالی خیلی از زنان و دخترانی که مشتاقانه و به هر قیمتی شده، منتظر فرصتی برای خروج از ایران می‌باشند نیز می‌گردد. اما با کمی تأمل در این باره و در نظر گرفتن شرایط اقتصادی توده‌ی بسیار زیادی از کلیه‌ی اقشار مردم، زنان شاغل کارمند و بخصوص زنان کارگر متوجه خواهیم شد

که اگرچه این حرکت در برخورد اول در دفاع از حقوق انسانی زنان می باشد، اما در حقیقت ماهیت طبقاتی بورژوازی داشته و در راستای مبارزاتی زنان طبقه ی کارگر ما نمی باشد. برای روشن شدن این نکته به چند جنبه در مورد این حرکت اصلاح طلبان در مجلس می پردازیم.

اول این که از زمان روی کار آمدن دولت خاتمی و حتا از زمان تشکیل مجلس ششم تا کنون، هیچ یک از اصلاح طلبان جناح خاتمی و یا نمایندگان مجلس، موضعی مترقی در دفاع از حقوق زن در ایران نگرفته و در مورد ستم حقوقی، اجتماعی و جنسی وارد بر زنان در ایران در برابر نظام اسلامی، به طور ریشه ای نپرداخته و مخالفت نکرده است. کلیه ی بحث های موجود در زمینه ی حقوق زن در ایران، همیشه در چهارچوب قوانین اسلامی بوده است. مثلاً این لایحه شامل حال دوشیزگان شده و زنان شوهردار، از نظر این اصلاح طلبان می باید همواره تحت تکلف شوهر باشند. این نوع برخورد در نفس خود و در هر زمینه ای که باشد، فرصت طلبانه و سطحی است و بنابراین تأثیری اساسی در وضعیت زنان ایران ندارد.

اگر زنان ایران، از طرف دیگر، در این نوع زمینه ها مبارزه می کنند، مفهومی کاملاً متفاوت با مواضع آنانی دارد که در مسند قدرت نشسته و خود را نمایندگان اصلاح طلب مردم می دانند. این نوع اصلاحات سطحی در زمینه ی حقوق زنان، وقتی که مسائل اساسی در این مورد حل نشده باشد و زمانی که اصلاح طلبان، این گونه اصلاحات را هم چنان در چهارچوب موازین اسلامی دنبال می کنند، ماهیتی ضدکارگری پیدا می کند و در نتیجه، خط آن کاملاً از خط مبارزاتی زنان طبقه ی کارگر جدا شده و برخوردی فرصت طلبانه می شود. زنان طبقه ی کارگر ما، طبیعتاً مخالف ایجاد این گونه اصلاحات در جو خفقان زای ایران نیستند، اما در عین حال از این واقعیت هم بی خبر نیستند که

احیای این گونه حقوق در شرایطی که کلیه‌ی زنان کارگر و نان آورد جامعه‌ی ایران زیر ستمی جنسی و طبقاتی و اقتصادی کمرشان خم شده و تبعیض قانونی در زمینه‌ی ابتدائی‌ترین مطالبات انسانی آن‌ها حلقه‌ی زندگی را بر گردن آنان تنگ و تنگ‌تر کرده است، نقشی ناچیز در زندگی آنان داشته و دردی از دردهای آن‌ها کم نمی‌کند.

دوم این که در جایی که دختران جوان خانواده‌های کم درآمد و کارگری به علت فقر مفرط به افراد بسیار مسن‌تر از آنان، به خاطر پولشان به فروش می‌رسند و یا این دختران به خودفروشی پناه برده، یا ترک خانواده کرده و پس از روانه شدن در کوچه و خیابان‌ها جسدشان در اطراف شهر یافت می‌شود و یا حتی به دلیل فشار بسیار در خانواده و جامعه دست به خودکشی می‌زنند، چطور نمایندگان اصلاح طلب مجلس به خود اجازه می‌دهند که اولین قدم در راه اصلاحات را در مورد فرستادن دختران به خارج از کشور بردارند؟ چطور است که این مسأله از نظر آنان بر شرایط تنگ و دیوانه‌کننده‌ی زندگی اکثریت جوانان ما اولویت پیدا می‌کند؟ آیا این نمایندگان واقعاً نمی‌دانند که جوانان ما به خاطر فقر مفرط، نبودن کار، در اوج قدرت و توان جوانی، به علت فشارهای روحی ناشی از وضع زندگیشان، به موادمخدر پناه برده و یا خودکشی می‌کنند؟ و این وضع در جامعه‌ی ما دختر و پسر هم ندارد، به غیر از این که به علت وجود تبعیض جنسی، دختران ما مورد حمله و شتماتت اخلاق مردسالارانه هم در خانه و هم در اجتماع قرار گرفته و به ماهیت انسانی آن‌ها جسارت هم می‌شود! چطور است این نمایندگان اصلاح طلب و دموکرات قادر نیستند در برابر این قبیل مسائل جدی و عمیق که نه تنها بر نسل فعلی که حتی بر چندی نسل آینده لطمه‌های جبران‌ناپذیر می‌گذارد، ضعیف و ناتوان هستند؟

سوم این که در جایی که کودکان خانواده های بیشماری به خاطر فقر شدید از رفتن به مدرسه محروم هستند، این نمایندگان دموکرات، چه دخترانی را می خواهند با بورس تحصیلی تأمین کنند و به خارج بفرستند؟ آیا این هم در واقع راه حل دیگری نیست برای خارج کردن سرمایه های ملی کشور و سرازیر کردن آن ها در حساب های بانکی خانواده های این علما و خانواده های از ما بهترانشان؟ آیا علت آن ترس و وحشت رژیم از بلند شدن هر لحظه توده ی به جان آمده مردم نیست بر علیه این رژیم نیست؟

چهارم این که در جایی که میلیون ها زن بی شوهر که سرپرستی خانواده های خود را به عهده داشته اند، پس از پیاده شدن قوانین اسلامی از حقوق انسانی خود، یعنی کار شرافتمندانه محروم شده و همگی به علت زن بودنشان روانه ی خانه ها گشته و بعد به ناچار و از روی بی پناهی، در خانه های خود، بوسیله ی همان صاحبکاران قبلی به خدمت گرفته شده اند، آیا حالا با مخارج همین دولت دختران جوان خود را روانه اروپا و آمریکا خواهند کرد؟

قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی، نه تنها با خانه نشاندن زنان کارگر، آنان را به بدترین نوع بردگی و در خدمت سرمایه داران آن کارخانه ها درآورد، بلکه با این قانون امکان داشتن هرگونه مزایای شغلی و بیمه های اجتماعی را هم بر روی آنان بست و با این عمل، از یک طرف میزان فقر را در میان این خانواده ها بالا برد و از طرف دیگر، سود بیش تری را به جیب صاحبان آن کارخانه ها سرازیر نمود، زیرا که دیگر این صاحبکاران مجبور به تأمین شرایط ایمنی، پرداخت اضافه کاری و بیمه ی این کارگران نشده و حتا در صورت پیش آمدن حادثه ای که منجر به صدمه زدن به کالای تولیدی بگردد، این کارگران را جریمه می کنند.

حتا زمانی که توانستند در برخی رشته‌ها شغل خود را در کارخانه‌ها حفظ نمایند، طبق قوانین اسلامی کار، موظف بوده‌اند که مالیات برآمد خود را درست برابر کارگران مرد پرداخت کنند. اما در عوض نه تنها دستمزدشان برای کار مساوی همیشه کم‌تر از مردان بوده است، بلکه بی‌رحمی قوانین اسلامی نسبت به زن در این‌جا پایان نیافته و چوب‌زن بودنشان را پس از مرگ، خانواده‌هایشان باید بخورد. یعنی، چون بنابر موازین اسلامی فرزند از مادر ارث نمی‌برد، لذا پس از مرگ او کودکان نمی‌توانند از مزایای بازماندگی مادر استفاده نمایند. در حالی که این زنان کارگر هم چون مردان در هنگام پرداخت مالیات، حق دوران بازنشستگی و... همان میزانی را که مردان پرداخت می‌کنند، باید پردازند.

لابد با پیاده شدن این قانون، دولت دختران این خانواده‌های محروم را برای تحصیل به خارج از کشور خواهد فرستاد!!!!

زنان کارگر ما برای کلیه‌ی حقوق انسانی خود که در درجه‌ی اول رهایی از زنجیرهای استثمار سرمایه‌داری است، مبارزه می‌کنند، زیرا که به تجربه آموخته‌اند که راه دیگری برای این مبارزه وجود ندارد. تنها با سرنوشتی نظام سرمایه‌داری است که قدم اول اساسی برای احیای آزادی دموکراتیک و انسانی آنان برداشته می‌شود.

سنگسار، شکل خاص ستیزه‌جویی رژیم اسلامی با جنبش زنان ایران

دستگیری‌ها، تشکیل دادگاه‌ها، تعیین نوع جرم‌ها و سپس مشخص کردن نوع مجازات‌ها از جمله اعدام‌های زنجیره‌ای که هم‌چنان ادامه دارند،

نشانگر موضع رژیم اسلامی نسبت به کلیه‌ی جریان‌های اپوزیسیون داخل کشور می‌باشد. در پی رشد جبهه‌ی سوم در ایران که در آن، موضع مردم بسیار مترقی‌تر از موضع طرفداران خاتمی و اصلاح‌طلبان بوده، رژیم همواره به دنبال زهرچشم‌گرفتن از مردم و سرکوب کردن این جنبش بوده است. در این مسیر، جناح «دموکرات» درون رژیم نیز با بنیادگرایان کاملاً هم‌صدا گشته است.

زنان که از پیش از روی کار آمدن خاتمی، یکی از فعال‌ترین اقشار جامعه در مبارزات اجتماعی و سیاسی برعلیه رژیم بوده‌اند، همواره در مراحل بعدی نیز از پیشروان جنبش مخالف جناح بنیادگرا و سپس جناح خاتمی گردیدند. زنان ایران پس از شکست جنبش دانشجویی که خود، پایه‌ی محکمی از آن بودند، تاکنون آرام ننشسته و به گزارش دستگاه‌های خبری خود رژیم، بطور مرتب در سطح کشور در حال اعتصاب و تظاهرات بوده‌اند.

رژیم اسلامی که ادامه‌ی حیات خود را در سرکوب هر بیش‌تر نیروهای مبارز مردمی می‌بیند، در این مقطع سرکوب زنان را به روشی مشخص و مستقیم لازم تشخیص می‌دهد.

سنگسار، به عنوان حربه‌ای مستقیم برای مبارزه رو در رو با جنبش زنان پیشرو جامعه ایران در این مرحله، به مفهوم ترس این رژیم از قدرت محرکه‌ی زنان برعلیه کل نظام می‌باشد.

وظیفه‌ی تشکل‌های مستقل زنان و پیشروی کارگری در این مقطع، ایجاد یک پیوند و آماده شدن برای مقاومت و مبارزه با این روش دوران بربریت جمهوری اسلامی در ستیزه جونی با مبارزات حق‌طلبان زنان ایران می‌باشد.

آگاه کردن سایر زنان از اهداف دولت و جذب آن‌ها به این پیوند، یکی از حیاتی‌ترین حرکت‌های این جنبش بوده و کار متشکل آنان، بخصوص در پیوند با پیشروی کارگری، می‌تواند صدای آن‌ها را بگوش همه در جهان برساند.

وظیفه‌ی نیروهای مترقی خارج کشور هم سپس این خواهد بود که برای این گونه مبارزات زنان در ایران تبلیغ نموده و از سازمان‌های مترقی زنان و سازمان‌های کارگری در سطح بین‌المللی کسب حمایت و همبستگی نمایند.

آماده شدن برای این مقاومت و مبارزه با عملکردهای رژیم، در این جا به این معنی است که زنان عملاً نیاز به ساختن کمیته‌های مخفی برای دفاع از خود دارند و می‌باید در برابر حرکت رژیم بطور متحد و برنامه‌ریزی شده، بلند شده و عملاً اعتراض کنند. مثلاً در مورد حکم سنگسار، قبلاً از محلی که قرار است حکم در آن به اجرا در آید، مطلع شده و با برنامه‌ی قبلی که کمیته مشخص می‌کند، در محل جمع شده و به اعتراض جلو رفته و عملاً از اجراء حکم ممانعت کنند. یا به محل صدور حکم، جایی که قاضی مربوطه نشسته رفته و محل را در محاصره خود در آورند و خواهان تغییر رأی دادگاه شوند.

منظور این که، در این مرحله از مبارزه با رژیم، دیگر زنان ایران نمی‌بایستی منتظر افراد یا جریان‌هایی بشوند که بیاید و از حقوق انسانی و حق حیات آن‌ها دفاع کند. در طول این چند سال باید متوجه شده باشیم که تنها با اعتماد به قدرت خود و قدرت اتحاد خود است که می‌توانیم جلوی یورش‌های رژیم را بگیریم، نیروی دیگری در عمل وجود ندارد. از این پس هر چه صبر و تحمل ما در برابر یورش‌های رژیم اسلامی بیش تر شود، جسارت و دریدگی رژیم نیز بیش تر خواهد شد و باور خواهد داشت که با این اعمال خواهد توانست بر عمر حکومت خود بیافزاید.

زنان ایران با انتخاب خاتمی، آخرین شانس را به این رژیم دادند تا از موقعیت خود دفاع کند. اکنون دیگر جایی برای صبر و بردباری نیست که توبه‌ی گرگ مرگ است!

به مناسبت بزرگداشت روز زن

روز ۸ مارس هر سال فرصتی بوده است تا نگاهی به وضعیت زنان ایران در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی بیاندازیم.

از آن جایی که زنان نیمی از افراد جامعه را دربرمی‌گیرند، پرداختن به مسائل آنان، در حقیقت به معنای پرداختن به کلیه‌ی مسائل روز جامعه‌ی ایران می‌شود. از این رو، ما نیز همواره شاهد و ناظر حضور آنان در زمینه‌های بسیاری از مبارزات مردمی بر علیه رژیم اسلامی ایران بوده ایم. تک تک زنان ایران نه تنها بطور مدام در حال جنگیدن با جمهوری اسلامی بر سر حقوق انسانی، اجتماعی و مدنی خود بوده‌اند، بلکه در چند سال اخیر همواره در صحنه‌ی مبارزات سیاسی حضور داشته و با تمام امکانات و قدرت خود، پا به پای مردان مبارزه کرده‌اند. انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری یکی از دستاوردهای بزرگ زنان در مبارزه با رژیم مستبد و تمامیت خواه اسلامی در دهه‌ی دوم حیات این نظام بود. حضور پا به پای زنان کارگر در مبارزات کارگران ایران بر علیه قوانین کار و انواع فشار و ستم وارد بر کارگران، از قبیل دستمزدهای عقب افتاده، اخراج‌ها، میزان حقوق، بیمه و مزایای یک نمونه و حضور دختران دانشجو در مبارزات دانشجویی قریب به دو سال پیش و حضور زنان در دفاع از حقوق دموکراتیک و حق بیان مطبوعات توقیف شده نمونه‌ی دیگری از مبارزاتی بوده است که بر روی انتخابات نمایندگان

مجلس ششم تأثیر مستقیم گذاشت. حضور مستقیم و پیگیری اقشار مختلف زنان ایران در مسائل روز کشور و در مبارزه علیه ستم جنسی ای که قوانین اسلامی بر زن روا داشته (بخصوص کوشش زنان در انتشار مجلات و مطرح کردن فشارها و محدودیت‌هایی که قوانین رژیم اسلامی بر زنان تحمیل کرده)، جو کنونی ایران را به آن جا رسانیده که حتا صدای مهره‌های اصلاح‌طلبی هم چون زهرا رهنورد، رئیس دانشگاه الزهراء، این طور به اعتراض و نگرانی بلند شده و در رابطه با دستگیری روزنامه‌نگار، فریبا داودی، می‌گوید: «ما نمی‌گوییم که در کشور جرمی وجود ندارد و زنان و مردان مرتکب جرم نمی‌شوند، اما باید از مجاری قانونی و اخلاقی ... بهره‌مند باشیم...»، «چرا باید... یک زن روزنامه‌نگار را جلوی فرزند و همسرش با خشونت از خانه و خانواده جدا کرده و در حبس قرار دهند.» «چرا با زنان نخبه و اندیشمندان، این چنین ظالمانه و خشنونت‌بار رفتار می‌شود.» (تهران، ایرانا، ۱۱ اسفند ۱۳۷۹ برابر اول مارس ۲۰۰۱).

جواب به این سؤال‌ها بر همگان روشن است: در کلیه‌ی نظام‌های دیکتاتوری کشورهایمانند ایران، به هر شکل و لباسی، گرفتن همه‌گونه حق آزادی (بخصوص حق بیان) و خفه کردن هرگونه صدایی در گلو، تضمین‌کننده‌ی عمر این نوع نظام‌ها است (البته تا زمانی که موقع قیام مردمی فرارسد).

اما در چنین دورانی همواره فشار و ستمی مضاعف بر زنان روا داشته می‌شود و دلیل آن هم براحتی برای همگان قابل درک است: آنگاه که زنان مبارز و پیشروی جامعه‌ای برای مبارزه برعلیه بیدادگری‌های رژیم کشور خود برخیزند، ناخودآگاه این حرکت به فرو ریختن یکی از پایه‌های رژیم که همان اصل ستم مضاعف بر زن باشد، منتهی می‌گردد. دلیل این هم آن چنان

میهم نیست: ستم جنسی بر زن یکی از سه اصل اساسی است که نظام مالکیت خصوصی از ابتدا بر آن متکی و استوار گردید.

از اینرو است که نظرپردازان رژیم اسلامی ایران هم با کمال وقاحت، قادرند سر خود را بالا گرفته و این گونه ادعا کنند:

عبدالکریم سروش: «...وقتی چیزی در تاریخ قاعده شد، باید آن را واجد ریشه ای که در روان یا ساختمان بیولوژیک انسان دانست.»، «من نمی‌خواهم بگویم به زنان ظلمی شده یا نشده، بلکه می‌خواهم بگویم که با این تبیین مبتنی بر ظلم مسأله حل نمی‌شود.»، «...با چنین تحلیلی شاید دیگر نامش را ظلم هم نتوان گذاشت. وقتی امری مقتضی شرایط است چگونه می‌توان نام آن را ظلم گذاشت.»

نقض گفته‌ی سروش را در نظریه‌ی رهنورد، ایرانا این‌طور عنوان می‌کند: «هم اکنون زنان پیش‌تر از قانون حرکت می‌کنند، اما به لحاظ قانون‌های مدنی گرفتار موانع و مشکلات بسیار بزرگی هستند که جلوی رشد و فعالیت آن‌ها را گرفته است.»

وقتی که رهنورد از مراجع قضایی و قوه‌ی مقننه می‌خواهد تا در اصلاح قوانین قیم‌مآبانه نسبت به زنان کوشش شود، ما این نتیجه را می‌توانیم بگیریم:

۱) بازدهی آن همه آموزش‌های اسلامی بر روی زنان ایران، در واقع به ضدنظریه سروش تبدیل گشته و نشان می‌دهد که این نظریه‌ها نه تنها «ریشه در روان و ساختمان بیولوژیکی» (ساختمان بدنی) زن ندارد، بلکه

۲) ریشه اصلی در درون قوانین است. رژیم هم بر پایه‌ی همین قوانین استوار است. لذا رژیم به افرادی مانند سروش نیاز دارد

تا به اصطلاح جوابگوی فلسفی این موج در حال پیشرفت باشد و تا آن جا که ممکن است هم چون سدی جلوی این حرکت را بگیرد. اخلاق و تعصبات مذهبی هم به عنوان یکی از این وسایل، همیشه بکار گرفته شده است.

جمع بندی زهرا رهنورد از وضعیت زنان ایران در رژیم اسلامی و پیشنهاد او در مورد تغییر قانون کاملاً صحیح و حتا انقلابی است. منتهی به نظر ما یک اشکال اساسی دارد و آن این است که پیشنهاد این تغییر در قانون به نفع زنان را به تهیه‌کنندگان و مجریان این قوانین می‌دهد گویی آن‌ها ندانسته و از روی سهل‌انگاری و نادانی این قوانین را پیاده کرده و در این بیست و دو سال به زنان ایران تحمیل کرده‌اند!

آنان که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ این قوانین را به عنوان «قانون اساسی» تصویب کرده و تا کنون نیز به اجرا درآورده‌اند، به خوبی به نوع و میزان بندهایی که این قوانین بر دست و پای زنان می‌زدند، آگاه بوده و هستند و به همین دلیل هم نظرپردازان خود را از انواع حجت‌الاسلام‌ها و آیت‌الله‌ها و «دانشمندان» بوجود آورده‌اند، تا از طریق رشد تعصبات مذهبی بتوانند جلوی هرگونه مقاومت و مبارزه‌ای را که زنان در راه کسب آزادی و حقوقشان می‌کنند، سلب نمایند. سلب حقوق مدنی و اجتماعی از زنان عملاً نیمی از جامعه را فلج کرده و آنان بر اثر فقر فرهنگی از یک طرف و فقر اقتصادی ناشی از نظام حاکم و قوانین ظالمانه آن از طرف دیگر، در زندگی به قدری درگیر ابتدائی‌ترین مسائل و نیازهای روزمره می‌شوند که دیگر فرصت و توانی برای مبارزه بجا نمی‌ماند.

لذا ساده‌لوحانه خواهد بود، اگر تصور کنیم که می‌توانیم سردمداران این رژیم را با منطق، گوشزد یا خواهش و تمنا به ایجاد کوچک‌ترین تغییری

اساسی در وضع زنان ایران، وادار کنیم. اضافه بر این، اصلاحاتی هم که در چهارچوب قانون اساسی کنونی انجام گیرد، هرگز نمی تواند جوابگوی نیازهای آزادی خواهانه و حقوق انسانی زنان ایران باشد.

در بهترین شکل، این اصلاحات وضع زنان ایران را به دوران قبل از انقلاب و زمان شاه باز می گرداند. در میان ما هنوز هستند کسانی که خود، آن دوران را تجربه کرده و خوب به خاطر می آورند که وضع زنان در برابر قانون و در اجتماع چگونه بود. صرف نداشتن حجاب یا تا حدودی حق انتخاب لباس یا حق کار و تحصیل در بسیاری از زمینه ها، هرگز نتوانست حقوق واقعی زنان را در برابر قانون و اجتماع نسبت به آن ها ادا کرده و از ستم جنسی بر زن جلوگیری نماید. موارد زیر از جمله زنجیرهایی است که در نظام سرمایه داری وابسته به غرب شاه، بر دست و پای زنان ایران در شهرهای بزرگی چون تهران که «دروازه های تمدن به رویش باز شده بود» دیده می شد:

۱- اجازه دختر بدست پدر و برادر، اجازه زن بدست شوهر بود. در خانواده ها آزادی هائی که به پسران داده می شد، برای دختران ناشایست بشمار می آمد. در روابط زناشویی، زنی قابل تقدیر بود که بتواند نقش خدمتکار، وسیله خصوصی ارضاء همسر، ماشین تولیدمثل و مسنول کلیه ی امور مربوط به خانه و افراد خانه را بازی کند و با همه ی این وجود، همیشه با پوشیدن لباس های «شیک» و آرایش صورت و موی خود، شوهر خود را از رها کردن او و بدنبال زنان دیگر رفتن باز دارد! زن شایسته کسی بود که همه ی این مسائل را با روی باز و خلق و خوی خوب و پسندیده پذیرفته و اعتراض نمی کرد!

۲- اجازه‌ی کار و تحصیل زن بدست شوهر بود. لذا خیلی از مردان دختران کم سن و سال را انتخاب می‌کردند تا آنان را «بنا به میل و سلیقه خویش پرورش دهند»!

۳- زنان کارگر و کارمند همواره در محل کار خود از جانب مردان مورد بی‌احترامی و بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند. لذا هر کسی حاضر نبود با زنی که مثلاً پرستار یا نرس بود ازدواج کند. گویی آن زن کالای دست دومی در بازار بود! اما با تمام این‌ها نظام حاکم هیچ‌گونه بودجه اقتصادی خاصی برای زنانی که مجبور بودند برای گذران زندگی خود کار کنند، نداشت، تا این زنان بر اثر فشار مالی روی به هر کاری نبرند.

۴- حق طلاق همواره با مرد بود. حتا با وجود دادگاه‌های خانواده که به اصطلاح برای ایجاد تساوی حقوق و عدالت بین زن و مرد در امر طلاق ایجاد شده بود، باز هم زن نیاز به این داشت که شوهر یا وکیل شوهرش سوره‌ی طلاق را بخواند، در غیر این صورت زن باز هم نمی‌توانست طلاق خود را بگیرد، حتا با داشتن ورقه‌ی حق طلاق از سوی دادگاه. اما اگر مرد مایل به طلاق دادن بود، پس از رفتن به دادگاه خانواده در آخر می‌توانست زن خود را حتا در غیاب او نیز طلاق دهد و برای این منظور کافی بود که با داشتن اجازه‌ی طلاق از سوی دادگاه به محضری رجوع کرده و سوره‌ی طلاق را در حضور شاهد می‌خواند.

۵- در برابر پدر، مادر هیچ‌گونه حقی نسبت به فرزندان خویش نداشت، مگر در شرایط خاص. پس از طلاق، فرزند دختر تا هفت

سالگی و فرزند پسر تا دو سالگی به مادر می رسد و پس از آن پدر می توانست فرزند را از مادر جدا کند، مگر در برخی شرایط خاص.

۶- زنی که از شوهر فرزندی نداشت، پس از مرگ شوهر، از آن زندگی مشترک هیچ سهمی نمی برد و خانواده ی شوهر می توانستند زن را از خانه و آشیانه اش به بیرون انداخته و ارث (پسر یا برادر خود) را بر زن محروم نمایند. زنی که از شوهر فرزندی به جا داشت، تنها یک هشتم از اموال را از شوهر به ارث می برد و بقیه متعلق به فرزندان بود. خانه و زندگی ای که این زن طی سال ها زحمت و به اصطلاح یکی را دو تا کردن فراهم کرده بود، به ناگهان از او سلب شده و به فرزندان تعلق می گرفت. اگر فرزندان زیر سن قانونی بودند، مردی از طرف خانواده ی مرد (مثل برادر شوهر) بر امور زندگی و چگونگی تقسیم ارث و حفاظت از آن تا به سن قانونی رسیدن کودکان، گمارده می شد.

۷- هنوز در سال ۱۳۵۷ و قبل از انقلاب اجازه ی خروج زن از کشور بدست شوهر و اجازه ی خروج فرزندان فقط بدست پدر بود. در نتیجه زن ها با ظاهری کاملاً غربی و مد روز باید در گذرنامه اشان از شوهر اجازه خروج می داشتند.

۸- در آن زمان، اگر بین زن و شوهر اختلاف به جایی می کشید که دعوا می شد، مرد بدون هیچ گونه دغدغه خاطری به خود اجازه می داد که هرگونه ضرب و شتمی را بر زن وارد آورد. در این گونه موارد زن از هیچ گونه حمایت قانونی برخوردار نبود، مگر این که پدر یا برادر داشت. زنانی که از داشتن پدر یا برادر محروم بودند، هیچ مرجعی برای حمایت نداشتند تا در برابر اعمال وحشیانه ی

شوهر ایستادگی کند. حتا رفتار دادگاه‌های خانواده نسبت به زنانی که بدون پدر یا برادر به این دادگاه رجوع می‌کردند با رفتاری که نسبت به زنانی می‌شد که خانواده‌اشان از آن‌ها حمایت می‌کرد، کاملاً فرق می‌کرد. هیچ مرد غریبه‌ای جرئت حمایت از زن شوهرداری را نمی‌کرد، چون بلافاصله مورد تهمت قرار می‌گرفت و تصور بر این می‌رفت که حتماً آن‌ها با هم رازی در پنهان دارند! و به خاطر او است که این زن با شوهرش نمی‌سازد. در غیر این صورت، یک زن «سالم» کسی بود که مطیع و سر به زیر بوده و «هرگز کسی صدایش را نمی‌شنید»! هرگاه زنی قادر بود به خاطر فهم و شعورش در برابر این ستم‌ها بایستد، بلافاصله به او تهمت: «زیر سرش بلند شده است» را می‌زدند.

۹- رفتار مردسالارانه در خانواده، در میان بستگان و در کوچه و بازار و محل کار همیشه زنان را رنج می‌داد. بی‌حرمتی و آزار و اذیت زنان و دختران در خیابان، در ایستگاه اتوبوس، داخل اتوبوس‌های انبوه از جمعیت، توی تاکسی، در صف سینما و غیره بسیار متداول و حتا پذیرفته شده بود. حتا این که علت این امر را طرز رفتار و لباس پوشیدن زنان قلمداد می‌کردند نیز در جامعه جا افتاده بود. همه‌ی این‌ها نتیجه‌ی فرهنگ مردسالاری حاکم بود که از طریق قانون حمایت می‌شد و حتا خیلی از زنان نیز این باور را داشتند که در واقع مقصر خودشان هستند. سردمداران و قانونگذاران آن زمان نیز هم چون همپالکی‌های عمامه‌ای امروز خود، خوب می‌دانستند که چه می‌کنند!

لذا چرا زنان ایران باید پس از بیست و دو سال تحمل ستم مضاعف و قرون وسطانی رژیم اسلامی، اکنون به مبارزه برخیزند تا با ایجاد اصلاحات بدست جناح اصلاح طلب رژیم، از این چاه در آمده و به چاه قبلی افتند؟ آیا هنوز وقت آن نرسیده که زنان و دختران نسل امروز ما، در برابر اشکال مختلف ستمی که در طول تاریخ بر آن‌ها تحمیل گشته، به مبارزه برخاسته و ریشه این مردسالاری و ستم بر زن را قطع نمایند؟

اگر چه هرگونه مبارزه ای از طرف زنان ایران در برابر رژیم مورد تأیید همگان است، اما تا کنون باید بر زنان ایران ثابت شده باشد که نه با زبان خوش، مثل طرز برخورد زهرا رهنورد و نه از راه پارلمان مقاومت کردن در برابر رژیم، مثل سخنرانی پیش از دستور اخیر فاطمه حقیقت جو، نماینده ی مجلس، می‌توان حقوق و آزادی خود را کسب کرد.

از این رو است که ما معتقدیم که مبارزات زنان ایران برای کسب آزادی و حقوق انسانی آن‌ها منوط به ایجاد حرکت‌های متشکل و سازماندهی شده‌ای است که از بطن جامعه بلند شود. شخصیت‌های شناخته شده‌ای هم چون نماینده‌ی مجلس و رئیس دانشگاه، به جای این که عاملان ستم بر زن حاکم را مورد خطاب قرار دهند و خواهان ایجاد عدالت در چارچوب همان نظام و ایدئولوژی‌شان باشند، می‌باید روی خطاب خود را به توده‌ی زنان ایران کرده و صادقانه ابراز دارند که از این بیش تر ظلم را نمی‌شود تحمل کرد و زنان ایران را در خط درست مبارزه راهنمایی کنند. اما این توقع از بورژوازی اصلاح طلب خیلی زیاد است!

ولی این نوع برخوردها در درون رژیم در واقع جو حاکم را به نفع زنان در تمام اقشار جامعه تمام می‌کند و به زنان این شجاعت را می‌دهد که در پی راه‌حلی برای مبارزه مستقیم تر باشند. زنان ایران نیز هم چون

سایر اقشار جامعه از زمان روی کار آمدن خاتمی تا به امروز به این نتیجه رسیده اند که به جناح اصلاح طلب امیدی نیست.

زنان ایران به تشکلی که کاملاً از دخالت رژیم و جریانات داخلی و خارج کشور، مبرا و مستقل بوده و از بطن توده ی مردم بیرون آمده باشد، احتیاج دارند که حتا پس از سرنگونی این رژیم نیز هم چنان مستقل و متشکل در صحنه ی سیاسی و اجتماعی جامعه حاضر بوده و خود را برای مبارزه با جریانات راستی که امروز سنگ دگتر مصدق را به سینه می زنند، آماده کنند. بورژوازی ملی ما چه از نوع جناح اصلاح طلب درون رژیم، چه از نوع مصدقی آن و چه از نوع سلطنت طلب اش، جملگی به نوبه ی خود، در صحنه ی سیاست ایران جولان داده و ماهیت خود را در زمان حضورشان در صحنه ی عمل ثابت کرده اند. با این تجربه از گذشته ی دور و نزدیک، زنان ایران اکنون روشن تر و آگاه تر از آنند که دنباله روی این جریانات شوند. در نتیجه، زمان آرام نشستن و منتظر دیگران شدن بسر رسیده و زنان ایران با تشکیل یک سازمان دفاع از حقوق زنان لازم است همواره به طور فعال در صحنه حضور داشته و خود را به سایر جریانات مستقلی که به همین نحو از بطن جامعه بیرون می آیند، متصل کنند.

وجود چنین تشکلی البته نیاز به یک برنامه ی مبارزاتی مشخص دارد که در درون آن کلیه ی خواست های زنان انعکاس یافته باشد. به نظر ما موارد زیر از جمله خواست های اساسی و مهم این تشکل می تواند باشد:

۱- برچیده شدن هرگونه ماده ای در قانون که بین زن و مرد

تفاوتی مبنی بر جنسیت می گذارد.

۲- جمع شدن هرگونه مزایای قانونی مرد به صرف جنسیت.

- ۳- برابری کامل حقوق مدنی و اجتماعی بین زن و مرد.
 - ۴- برابری کامل دستمزد و مزایا برای زن و مرد در برابر کار مساوی.
 - ۵- گذاشتن مجازات برای وارد آوردن هرگونه ضرب و شتم یکی بر دیگری.
 - ۶- حق انتخاب همسر و حق طلاق بطور مساوی برای زن و مرد.
 - ۷- آزادی عمل: حق کار، حق تحصیل، حق مسافرت برای همه زنان.
 - ۸- برابری میزان ارث دختر و پسر از پدر یا مادر.
 - ۹- سهم بودن زن و مرد بطور مساوی از اموال مشترک.
 - ۱۰- وارث مساوی بودن از اموال مشترک
 - ۱۱- حقوق مساوی بین پدر و مادر در برابر فرزندان
- پیاده کردن چنین ماده هائی در قانون اساسی یعنی زیر و رو کردن کل نظام کشور، یعنی زدودن تمامی مظاهر مذهبی و ستم از قانون، یعنی انقلاب! و نه اصلاحات در چارچوب این نظام یا هر نظام سرمایه داری دیگر!
- در این جا ممکن است که در ذهن خواننده این تداعی کند که موارد بالا، مسائل ناگفته و ناشناخته ای نیستند و اغلب جریانات اصلاح طلب و سوسیال دموکرات کشور و حتا سلطنت طلب ها هم همین بحث ها را دارند... یا مگر در اروپا و آمریکا غیر از این است؟! عقیده ما بر این است که آن چه که تمامی جریانات راست در این موارد مدعی آن هستند و نمونه‌ی به اصطلاح کارایی آن را هم از کشورهای

غربی مثال می‌آورند، ممکن است برای برخی از زنان ایران به علت تحت فشار و اختناق و ستم قرار داشتن «فرج»ی باشد. اما واقعیت امر را با نگاهی صادقانه به تاریخ احزاب دموکرات، سوسیال دموکرات و کارگری در قدرت آمریکا و اروپا می‌توانیم ببینیم. این جریانت که هم از «حقوق کارگر» و هم از «حقوق زنان» دفاع می‌کنند یا مانند فاطمه حقیقت جو در پی بحث‌های پارلمانی این «حقوق» را از نمایندگان مجلس سرمایه‌داری می‌خواهند و یا مانند زهرا رهنورد با خواهش و تمنا اشکال این نوع دیدگاه در اعتقاد به «دموکراسی بورژوائی» است. یعنی از طریق رأی به «نمایندگان مردم» و ورود به مجلس و نظام حاکم می‌توان حق خود را گرفت. در حالی که تاریخ همه این احزاب نشان می‌دهد که نه تنها این جریانت نتوانسته‌اند «خواسته»های خود را از نظام سرمایه‌داری بگیرند، بلکه خود عملاً و نهایتاً در شمار عمال نظام سرمایه‌داری در آمده و زحمت سرکوب مردم را از روی دوش گردانندگان نظام سرمایه‌داری برداشته و خود تحت عنوان «نماینده»ی مردم، در عمل هرگونه حق اعتراض و مبارزه را از توده‌ی مردم سلب کرده‌اند. پرونده و نتیجه‌ی عملکرد این احزاب در غرب امروزه نشان می‌دهد که آن‌ها نتوانستند هیچ‌یک از مبانی بورژوائی را حتا در زمانی که خود در مسند قدرت قرار گرفتند تغییر دهند. نتیجه این که آن‌ها نه تنها هرگز قادر به پاسخگویی به خواسته‌های کارگران نشده‌اند که مسائل زنان نیز هم چنان در حد راه‌حل‌های بورژوازی برای زنان طبقه‌ی خود، باقی مانده است.

لذا اگر چه وجود ۱۱ نکته بالا و خیلی نکات دیگر را هم در قوانین دموکراتیک این کشورها می‌توان یافت، ولی در این کشورها (حتا در

سوند، نروژ و آلمان) هنوز هم کلیسا و نظام سرمایه داری حاکم بوده و ستم طبقاتی و ستم جنسی وجود دارد. مثلاً زمانی که زنان برای حق سقط جنین بر این دولت ها فشار می آورند، بلافاصله، جناح های محافظه کار و مذهبی به پاپ اعظم در روم روی آورده و پاپ هم بلافاصله این دولت های «مردمی» را گوشمالی می دهد و این طرفداران «آزادی» و «حقوق» زن و این «نمایندگان» توده ی مردم نیز فوراً عقب می نشینند.

آن چه که مردم ایران و بخصوص زنان ایران در رابطه با این جریانات غربی باید بدانند، این است که دستاوردهای دموکراتیک، مثل آزادی بیان و حقوق زنان در این کشورها نه محصول مبارزات احزاب دموکرات یا سوسیال دموکرات که در واقع بخشی از مبارزات خود مردم بخصوص در دوران انقلابات بوده است. نمونه ی همه ی این نکات را زنان ایران در دوران انقلاب مشروطه و بعد هم انقلاب ۱۳۵۷ تجربه کرده اند و بهترین شکل حقوق دموکراتیک برای مردم ایران را هم در دهه ی ۱۳۵۰ بدست بورژوازی ایران به خاطر می آورند. پس جریانات اصلاح طلب و سوسیال دموکرات چه در ایران و چه در خارج، برنامه ی تازه ای برای ارائه ندارند.

امروز موضوع اصلی برای زنان ایران تنها کسب حقوق و آزادی نیست، بلکه چگونگی رسیدن به آن هم مطرح است. تمام این تجربیات تاریخی ثابت می کند که برای کسب حقوق انسانی و رهائی واقعی از چنگال هرگونه ستم و استثمار باید به ریشه آن ها پرداخت و راه حل اساسی و انقلابی برای آن یافت.

مسئله ی روز زنان ایران هم جدا از سایر مسائل جامعه و مسائل اقشار دیگر نیست. در حقیقت مسئله زنان با کلیه ی مسائل جامعه ارتباط مستقیم

دارد. همان طور که در ابتدای این مقاله آمد، زنان در تمام مبارزات سهم و حضور داشته‌اند: در مسائل کارگری زنان کارگر، در مسائل دانشجویی زنان دانشجو، در مسائل اقلیت‌های ملی زنان این اقلیت‌ها، در مسائل مذهبی... مسائل سیاسی، اجتماعی، مدنی و غیره، همه‌جا زنان در این مسائل برابر مردان و گاهی هم بیش‌تر سهم می‌برند. حال چگونه می‌توان مثلاً مسائل اعتصاب دانشجویان را از مسائل زنان جدا کرد؟

دانشجویان زنی که برای آزادی بیان در روزنامه‌ها اعتصاب و تظاهرات کردند، با همان رژیم‌ی در افتادند که برای کسب آزادی خود باید در بیافتند. زنانی که بر علیه بیکاری، تورم و فقر خود و خانواده‌های خود بیرون ریخته و اعتصاب می‌کنند، با همان رژیم‌ی روبرو هستند که ستم جنسی را هم بر آن‌ها روا می‌دارد. در نتیجه، دشمن اصلی در تمام این موارد یکی است: نظام حاکم! برای برچیده شدن هر یک از این ستم‌ها باید با همین نظام حاکم در افتاد. پس ریشه‌ی اصلی این همه مسائل نظام حاکم است. اما حالا برای سرنگونی این نظام چه راه‌حل اساسی وجود دارد؟ حالا که به جریانات سیاسی موجود امیدی نیست، پس راه حل چیست؟

راه حل بسیار ساده است. مسائل زنان هم مانند هر قشر دیگری در جامعه بدست خود زنان در ایران حل می‌شود. یعنی زنان ایران می‌توانند به طور مستقل از کلیه‌ی این جریانات اپوزیسیون داخل و خارج کشور، خود را سازماندهی کرده و در یک تشکل مستقل خواسته‌های خود را مشخص کنند و برای رسیدن به آن‌ها فقط به تشکلات مستقل دیگر نظیر خود بپیوندند.

زنان ایران برای رسیدن به اهداف خود نه تنها باید رژیم حاکم را سرنگون کنند که می‌باید مبانی اصلی نظام سرمایه‌داری را هم (مانند مذهب، دولت و شکل خانواده بورژوازی) بطور کلی زیرورو نمایند و به جای رأی به نمایندگان

مجلس و دولت سرمایه داری که مجری قوانین نظام سرمایه داری است، نمایندگانی از میان خود انتخاب کرده و ارگان های دفاع از حقوق زنان را بسازند.

اجازه ی چنین عملی را هیچ نظامی جز نظام کارگر، به هیچ قشری اعطاء نخواهد کرد. تنها در نظام حاکمیت شوراها است که مردم تمامی اقشار جامعه حق خواهند داشت تا بطور مستقیم در ساختن آینده ی خود و قوانین لازم در جامعه دخالت کنند. در نظام شورائی دیگر شاه، امام یا مجلس و رئیس جمهور وجود ندارد که وقتی بر مسند نشست، دیگر به هیچ وجه پایین آمدنی نباشد. نمایندگان مردم در شوراها، در هر زمان و بلافاصله قابل عزل و نصب هستند. خلاصه ی کلام این که زنان ایران هم مانند کارگران ایران، دانشجویان و سایر اقشار جامعه، زمانی در حقیقت و عمل می توانند به رهائی نهائی دست یابند که خود وارد صحنه ی عمل شده و منتظر نجات به دست قهرمانان سیاسی ننشینند.

سارا قاضی

بهار ۱۳۷۹ - آوریل ۲۰۰۰

روز جهانی زن بر همه زنان جهان مبارک باد